

از کتاب انبیا اعلام

انبیاء متعین است و همچنین در علماء و زاعین اگر ذلک نباشد و مرتکب بعضی امور قبیح بشوند و عظام ایشان
هتاء مشورا خواهد بود تکبیل نفس در قوه علیته و عملیه مقدم بر تکبیل غیر است بفتا چه قدر خوب فرموده اند جناب
مسبح که اگر کوری عصا کش کورد کرد هر دو بچاه می افتند بدی است اخضره را خشتی کند پندار این مسئله مرکز جمع
اذهان سلیم میباشد پس محتاج با قانم برهان نخواهد بود در این موضوع و اگر براهین میخواهی عنقریب در وقت فرصت
براهین مسئله را ذکر خواهم نمود و همچنین معدوم که غلط را غلط بگویم پس مناسب حال علمای بر تسمت نیست که
از پنجه شکوه و شکایت نمایند در این باب چنانچه در مجلس مناظره شکایت نمودند که چرا غلط را غلط میگویند ایشان
نی بینند و ملاحظه احوال خود نمیکند که چگونه از حد خود تجاوز نموده لیلانها را غریب و تفر بر سفر او حضرا مشغول
طعن و جرحند بر دین اسلام و پیغمبر و الامت و ائمه هدی علیهم السلام و قرآن و احادیث و همچنین بر علمای اعلام از
اهل اسلام چنانچه مخفی نیست بر کسانیکه رسایل ایشان را تتبع نموده باشند و چگونه الفاظ نامالایم از قلم و دهان ایشان صادر
میشود لیکن انسان حسب خود زانی بیند اگر چه بزرگ باشد و عیب دیگر از ای بیند اگر چه کوچک باشد مگر کسیکه خدا
پشم بصیرت او را کثوره باشد چه خوب فرمود جناب مسبح علیه السلام بنا بر اینست در باب ۲۷ هفتم از انجیل خود **وَقَدْ رَی
بِحُجْرَتِیْ کَلِمَةً یَعْنِیْ اَخُو نُوحٍ وَ قَارِیْبٌ یَعْنِیْ نُوْحٌ لَوْ یَتُّ بَاخُوْرِیْ اَلْحُ مَعْنِیْ یُعَارِیْ چنانچه میباشد و چونست که حسن را
در چشم برادر خود می بینی و شد بر بکر در دیده خود داری نمی بینی ۲۸** و چونست که برادر خود را میگویند که مرا و خصمی ده تا خود را
از چشم تو بپر و نکم و حال آنکه در دیده نوشته نبراست **۲۹** ای رباکار مرز و قاول سه نبر را از چشم خود بپر و کن آنکه بکمال
بنای آنست که در چشم برادر است توانی بیرون آورد اشقی هداست **۳۰** چنانکه بنا هست کلمه از شخص صادر میشود
که برخلاف سنگینی بنماید یا نانی بینی که جناب مسبح علیه السلام چگونه فریبان و کاتبان را که از اشراف و اعیان بودند باین الفاظ
خطاب بنماید و ای رنمای کاتبان و فریبان رباکار که در ملکوت آسمان از بروی مردم می بندد بر او خود داخل آن نمیشود
و داخل شده گان از دخول مانع میشود و ای بر شما ای کاتبان و فریبان رباکار که خانه بیوه زنان را می بلعد و از روی ربا
نماز را طول میکشد از آن عذاب شد بدتر خواهد یافت و ای بر شما ای کاتبان و فریبان رباکار که بر تو بجز ربا مگر دیدن
مردید بیدار کنید و ای بر شما ای ده نما بان کورای جهال و کوران و ای بر شما ای کاتبان و فریبان رباکار که نصاب و شد و
زیره را عشر میدهد و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید ابره نما بان کور که پیش از اضا ف میکند
و شر را فریب میدهد و ای بر شما ای کاتبان و فریبان رباکار را زانو که بیرون پیاله و پیشانی را پاک بنماید فریبی کور و
بر شما ای کاتبان و فریبان رباکار که چون فور سفید شده میباشد ای نماز اوفعی زاده گان چگونه از عذاب جهنم قرار
کرد و قبایح ایشان از حضرت عیسی اینقدر ظاهر کرد علی رؤس الاشهاد تا اینکه بعضی از ایشان شکایت کرده و گفتند که
تو نماز افش میدهی چنانچه در باب ۲۳ بیست و هشتم از انجیل من و باب ۱۱ با زدهم از انجیل لوقا مرقوم و مسطور گشته است
و اهل کنگار چون کافر بودند لفظ سگان را بر ایشان اطلاق فرمود چنانچه در باب ۵ با نوزدهم از انجیل متی رقم شده است
و جناب یحیی که اعظم انبیا بنی اسرائیل است بنا بر شهادت خود جناب مسبح علیه السلام فریبان و صدوقیان را این نحو خطاب
بنماید ای افعی زاده گان که شما را اعلام کرد که از فضائی بنده بگر برید چنانچه در باب ۳۰ هشتم از انجیل متی مسطور گشته است
پس در صورتیکه از جناب یحیی و عیسی علیه السلام در مقام مناظره و مشاجره و مناظره و امر معروف و نهی از منکر امثال اینکلام
صادر شده باشد از علمای ظاهر و باطنی اولی در مقام مجادله و مشاجره و مناظره و امثال این کلمات بلکه مانع
ایشان از غضنای بشریت صادر و ظاهر خواهد گشت یا نانی بینی که مقصدای فریب و تسمت و رئیس المصلحین جناب اوطار
چرا میگوید در حق مقصدای مسیحین در عهد خود جناب یاب که معاصر او طریقه بود و هنگام در حق سلطان اعظم هنری هشتم

پادشاه لندن بعضی از اقوال او بطریق ترجمه از صفحه ۲۷۷ دوپست و هفتاد و هفت از مجلد ۹ نهم از کائنات هر این
نقل می شود و صاحب کتاب مدعی است که این اقوال را از مجلد دوم و هفتم از مجلدات هفتگان ترجمه جناب رئیس المصلحین
نقل نموده است پس جناب رئیس مدوح در صفحه ۲۷۷ دوپست و هفتاد و چهار از مجلد هفتم المطبوع ۱۳۵۴ هزار و پانصد
و پنجاه و هشت در حق پاپ عظم با این خورقم نموده است من اول کسی هستم که خدا او را طلب نموده و خواستند است از برای
اظهار اشیا بیکه مو عظم میشود با نهاد در میان شماها و من میدانم که کلام الله المقدس در میان شماها مثنی است مثنی بپاپ
پاپولس کوچک من (مؤلف گوید) اضافه پوپولس می آید منکلم از برای استهزاست) خود را حفظ کن از افتادن با حاری خود را حفظ
کن ای خورر پاپ پیش پاپ ای خور کوچک من شاید یعنی و پاپت بشکند زیرا که هواداران سال بسیار بد است در وقت نزدیک
دارد که در مهاد را و لغزش میکند پس اگر افتادی مردم بنواستند از آن پناهند و از من دور شویدا ای اشرار الا ابالی اجفها
ذلیلها خواهی تا خیال میکند و خود را از افضل از خریدند نوای پاپ خری بلکه ای خواجق همیشه در خوت خواهی تا
انتهی بعد در صفحه ۲۷۷ چهار صد و هفتاد و چهار از مجلد مسطور با این خورقم نموده است هر گاه من خاکم تا شرم من
حکم خواهم کرد که لشرار پاپ و معلفین او را کف بر بندند پس از آن غرق نمایند در آسینا که در سه میل از روم واقع گردید
و در آنجا یک کوزال بزرگ است (یعنی دریا) زیرا که خام خوب است از برای حصول شفا از برای پاپ و جمیع معلفین او
از جمیع امراض ضعف و من قول میدهم بلکه مسخر اکتیل میدهم بر اینکه هر گاه من ایشان را غرق نمایم با ملائمت و نری
تا نپساعت که از جمیع امراض شفا پابند انتهی و بعد در صفحه ۲۵۱ چهار صد و پنجاه و یک از مجلد من گوید که است
که پاپ و معلفین او زمره اشرار و مفسدین و خدا عین و کاذبین و کبف اشرارند که پراست از اعظم شیطا بن جنم
و خود پاپ مملو است بچستی که از اب دهن او نیز شیطا بن بیرون می آید انتهی و در صفحه ۱۹ یکصد و نه از مجلد دوم المطبوع
۱۳۵۴ هزار و پانصد و شصت و دو گفته است او که گفته ام که بعضی مسائل جاهس مسائل انجلیته است و الان ازین قول
بر میگردم و گویم بعضی مسائل او انجلیته نیست بلکه مسائل او انجلیته هستند که در حال و حوا درین او در مجلس کونستانتینا
و نموده اند و مشافهت میگویم ای پاپ مقدس از برای خدا که جمیع مسائل جاهس که مردود شده اند واجب التسلیمند
و هر مسئله از مسائل نوشته طایفه و کفر است فلذک مسائل مردوده جاهس را تسلیم و قبول مینمایم و اسعد بنا شد
بفضل الله مؤلف کتاب گوید از جمله مسائل جاهس این بود که سلطان و بافتیس زمانیکه مرتکب کیره از کبار شدند
از سلطنت و قسبیت عز و ولد پس از آن سلطان و کیش نپسند و چون جمیع مسائل جاهس مسلم و مضمولند در نزد جناب
رئیس این مسئله نیز مسلم و مضمول خواهد بود با ضروره زیرا که جناب رئیس استثناء نکرد بلکه گفت جمیع مسائل او مضمول
و موافق انجیلند فعلیها همچکس از نا بعین این رئیس اهلیت از برای سلطنت و قسبیت ندارد پس بر و تشنهها تا بد
سلطان و قسبیت داشته باشند زیرا که در میان آنها کسی نیست که کیره از کبار را صادر نشود و العجب کل العجب که عصمت
نیوت نیست و انبیاء معصوم نیستند در نزد این رئیس و عصمت را شرط مینماید از برای سلطان و قسبیت لعل منصب
کدر از منصب قسبیت و سلطنت ظاهر تر است در نزد این رئیس و اما الفاظ رئیس مذکور در حق سلطان اعظم هتر
هشتم اینهاست در صفحه ۲۷۷ دوپست و هفتاد و هفت از مجلد هفتم المطبوع ۱۳۵۴ هزار و پانصد و پنجاه و هشت
گفته است اول هیچ شکی نیست در اینکه لو طر مینرسد زمانیکه بدل نمود سلطان اینقدر از روی خود را در کذب
لغور و خرم من تکلم میکنم با دپوت دروغگو و چون بجهت تحقیق دارد مرا عانت نمود منصب سلطنت خود را پس من چرا که
او را در حلقوم او رد کنم سبمرا بحوض خشی جاهل بود و روغ میگوئی سلطان اجق و سارن کفن هستی چهارم
این سلطان اجق مضمول مینماید این بود بعضی از الفاظ این رئیس در حق فریره کائنات از پاپ و معلفین او حال

از کتاب انبیا اعلام

الفاظ کائنات که از در حق سنا بر او باب مذاهب از مشایخ ان جناب مسیح علیهما السلام از پیش و مرئوس از کتاب اول کائنات
المطبوع سنه ۱۱۹۳ هزار و هشتصد و نود و سه که ثانی الحال در مطبع ولیم روكولين در شهر اینک از مالک مسند بطبع
رسیده است پس صاحب کتاب مزبور بعد از آنکه شرایطی از برای من صحیح قرار میدهد از صفحه ۵۱۲ تا ۵۱۳ با نصد و دو
تا صفحه ۵۱۴ با نصد و هفده از کتاب مزبور چنین گوید و الا ان اینچهار علامت را که علامت جماعت کلیسای صنادیه مسیحی
مطابق و مقابل کنیم از روی حقیقت و حقاقت بدو طرف و جانبی آری نامذاهبی که در میان امت مسیح پیدا و یافت میشوند
در نزد اهل هر مذهب پیدا شوند این چهار علامت اهل ان مذهب اهل و جماعت خدای حق و سنون و بنیان صداقتند
و بس و خواهش میکنیم از جمیع ملتها بشکند مذهب کائنات را ندارند و خواطر ایشان از ما گرفته نشود زیرا که مقصود و منظور
ما ابراد عیب و خجالت دادن ایشان نیست بلکه منظور و مقصود ظهور حق و جلال خداست و نجات دادن جاهلانی
خود ماست که عزیزترین اشیاء است در نزد ما اقول ک حال ملاحظه کنیم مذهب منطوریها را که برادرهای ما هستند
اینچهار علامت که علامت مذهب صحیحند اینها دارند با نبر و واضحست انکارش از جمله ممنوعاتست که مذهب منطوریها
نه اتصال بخوارتین دارد و نه مشارکت با مفسدین که از علامت مقبولیت است و اما اتصال بخوارتین ندارد زیرا که منطوری
که امام و پیشوای این مذهبست چهار صد سال بعد از مسیح و خوارتین برخواستند و این مذهب را اختراع کرد و در پیش
نفر خلیفه و مطرا پولیت و باطریک باوکلائی حضرت پاپ مار قیلسطینوس در سنه چهار صد و سی و یک مسیحی
خود منطوری و تعلیم او را تکفیر نموده شخص او را تعلیم او را خارجی دانستند و او را از منصب خود معزول و مرندش شمرند
پس چهار صد سال قبل از آمدن منطوریهای مسیح بود و منطوری در روی زمین نبود پس منطوریها کائناتند
یعنی مشارکت مقدسان و عمومیت بجز در میان سوریست در هیچ جا و در میان هیچ ملت بکفر منطوری پیدا نمیشود
و حال آنکه بکهنه و پانصد ملهون نفوس دود پیدا دارم تمامی منطوریها پنجاه هزار و پانصد هزار نفوس اند و چون آیند و
علامت عمده در میان این مذهب پیدا نمیشود لهذا اهل این مذهب از اهل ضلالت و کفر و خارجی هستند بنا بر فرمایش خود مسیح
که فرمود و اگر کلیسا را قبول نکند در نزد تو مثل خارجی با باج کبر باشد یعنی این باب ^{که} اما مذهب را من و بعضی
اتصال و کائناتند و اما اتصال بخوارتین زیرا که چون او تکی و دیوسوفوس فرموش که امام و پیشوای ملت هستند چهار صد سال
بعد از خوارتین برخواستند و تا سپس مذهب نمودند بدعت و ضلالت آوردند و بحکم ششصد و سی خلیفه و مطرا پولیت
و باطریک باوکلائی مار لئون اول پاپ روم در سنه دویست و سی و یک (فیدیکوی) در سنه چهار صد و پنجاه و یک مسیحی
کافر شدند و از ملت خارج گشتند پس چهار صد و بیست سال پیش از ایشان کلیسای مسیح بود او تکی و دیوسوفوس فرموش
در روی زمین نبود پس مذهب را من و بعضی کائناتند نیز ندارند مذهب را من در میان اینها پیدا میشود و بس
و یک ملت بسیار کوچکی هستند و مذهب بعضی در میان سراینها پیدا میشود که از جمیع ملتهای دنیا کوچکتر و کثرتند
و قیظ آنها که از شاگردهای دیوسوفوسند ایشان نیز در مصر و در حبشند در جاهای دیگر از دنیا پیدا نمیشوند
اما مذهب خور و مناینها که الان کیریک گفته میشوند اتصال و کائناتند و اما اتصال بخوارتین زیرا که پیش
که خور و مناینها را از جماعت رومیها سوا کرد و تفرقه در میان ایشان انداخت و شوق عاصا نمود هشتصد سال بعد از
مسیح و خوارتین برخواستند و این پیشوای پیشوایان مرد خواجه بود در خانه سلطان عصر خود من غیر حق ما را غانطیوس
باطریک اسلامبول را اخراج نمود و کربلا و ارضیط نمود و بحکم سیصد و هشتاد و سه خلیفه و مطرا پولیت و باطریک
باوکلائی مار نقیثوس اول پاپ روم در سنه دویست و سی و یک اسلامبول در سنه هشتصد و شصت و سه تکفیر شدند
و از منصب خود معزول گشتند و خارجی خوانده شد پس هشتصد سال پیش از او کلیسای مسیح بود و اسم پیشوایان در

زمین نبود پس مذهب پیشوایان ندارد نه اتحاد کلیه و نه تقدس و نه اتصال بشاگردهای مسیح و نه کائنات
 اتفاقاً کلیسا ندارد زیرا که در میان خورومناپنها به نهای سه و با چهار ناپطر برک پیدا میشود و این چهار
 نفر حکومت برهم دیگر ندارند و بکفر رئیس مطاع در میان ایشان پیدا نمیشود که مرجع کل باشد در دین و مذهب
 و همچنین اتفاقاً کلیسا نیز در میان ایشان یافت نمیشود زیرا که همه مثلها شکر پیشوایان آنها را از رویها سوا کرد از
 خورومناپنها سوا هستند و کلیسای خورومناپنها هیچ حکمی و ریاستی بر ایشان ندارد مثلاً بولغارها و خروپنها و
 مولدغاوها و روسها و غیرهم که از خورومناپنها منشعب گردیده اند و هر کدام از این مثلها یک کلیسای علیحده
 گشته و از هم جدا شده اند اعتقاد علیحده ناسپس نمودند بر ضد هم دیگر و بکفر رئیس بر خود و از خود ندارند پس واضح
 و آشکار گردید که مذهب پیشوایان اتحاد ندارد بلکه بر اختلاف تقدس هم ندارد زیرا که مذهب هر یک رئیس و
 مؤسس و بکره ظالمی باشد و بقوه جبریه ناپطر برک ذبحی را اخراج نموده باشد و کفر او را مجرمیت ضبط کرده باشد
 را محققانیت و تقدس را از او نخواهد آمد اتصال بشاگردهای مسیح نیز ندارد زیرا که هشتصد سال بعد از تلامذۀ
 مسیح ظهور کرده است و کائنات نیز ندارد زیرا که هر کدام از ملل مذکوره کلیسای علیحده دارند چهارم و امامت
 پرستانتانها از ای هیچکدام از پنجاه علامت نیستند که آن کلیسای راست بجز آنها ندارند و اتفاقاً درین تقدس هم
 ندارند اتصال بشاگردهای مسیح هم ندارند از ای کائنات هم نمیشناسند اتفاقاً ندارند زیرا که هیچ رئیس قبول نمیکند و
 هیچ تربیت دهنده ندارند از برای تعلیم شرح مسیح و نه از برای چواییدن مرغای مسیح بلکه هر یکی از اینها موافق عقل
 خود و موافق ایمان خود حرکت مینمایند از پنجاه چند هزار مذهب در میان ایشان پیدا آمده است از ای تقدس نیز
 نمیشناسند یعنی عمل بشرع مسیح نمیکند زیرا که لوطر که پدید آورنده مذهب پرستانتانهاست رئیس و پیشوای این مذهب
 بگردگانه و دیان یعنی تارک دنیا و صاحب نذر بود که زن نبرد و هیچ حکومتی در کلیسای خدا نداشت از راه خود در
 وضد کلیسا ایستاد و نذر خود را شکست و یکی از زنها که تارک دنیا بود از راه در کرده و او را از برای خود تزویج نمود و
 حال آنکه آن ضعیف هم نذر داشت که شوهر نکند و در توریه گفته شده است هنگامیکه نذری بخداوند خدایت مینماید در
 ادا نمودنش ناچیز نماز بر آن خداوند خدایت البته از او مظلوم خواهد نمود و باعث گناه تو خواهد شد نوریه مشق
 باب ۲۳ بیت و سیم به ۲۱ بیت و یکم مار لئون و ده پاپ دیگر از پاپهای روم تکفیرش کرده و از ملت خراجش نمودند
 در شصت هزار روپایضد و بیست از میلاد و پس از آن سهندوس خامه دوم خود او و تعلیم او را تکفیر و اخراج نمودند و
 کسیکه نذر و مسکن خود را بشکند و نذر عدم تزویج و نذر کوش دادن و وضد کلیسای خدا بایستد و کلیسای خدا را کوش
 نکند و بغیر ما ایشان خود مسیح گرگی و خارج از دینست و تقدس بسیار دور است از چنین شخص اتصال بخوارین هم
 ندارد زیرا که ناپزده قرن بعد از حواریین بیرون آمده است و هزار روپایضد سال پیش از لوطر کلیسا بود و کلیسای مسیح
 بود اسم لوطر در روز زمین نبود اگر بکفر زندگی یکسال بعد از پدید آمدن او شود در شریعت و لدحلال خوانده نمیشود پس
 چگونه قبول میشود مانند مذهب متصل مذهب که هزار روپایضد سال بعد از مسیح و حواریین ظهور و بروز کرده باشد
 در شرح و دیوان هر کسی فی الجمله در دست دارد ملک بنحو طبع مختص با او خواهد بود کائنات هم ندارد زیرا که هر پسر
 هر کدام مذهب علیحده و جدا دارند از ظاهر دیگر از برای یک مملکت و با از برای یک ملت بعد صاحب کتاب گفته است
 سزاوار است در اینجا که کلیسا بکفر ما را فریم در حق از آنکه زمان خود نقل کرده است در اینجا نقل نمائیم بعد کلمات فریم را
 ضد لوطر نقل کرده است مؤلف حقیق گوید نقل کلمات و زاد را بنموضع لازم ندانم بعد در صفحه ۱۰۴ با وضد و هفتاد
 صاحب کتاب گفته است هیچکدام از ارباب این مذهب علام کلیسای راست بجز آنها ندارند و هیچکدام از این مذاهب مذکوره

کتاب انبیا اعلام فی ضمه الایمان

از حواریون نرسیده بلکه همه اینها بعد از فریضه زنا بعد از شاکرهای مسیح بدینا آمده اند و بعضی کلماتی خدا بر خواسته
و کلماتی خدا ایشانرا محققانیت تکفیر نموده و انواع از ملک فرموده از بجهت از برای ما لازمست که رئیس و مرؤس اینده میرا
مانند باج کبر و خارجی محسوب نمایم انتهی از سورت یعنی زبان کلماتی ترجمه شد پس از کلمات مر فوم چنین مستفاد و معلوم
میشود که اطلاق امثال این الفاظ بر خصم جایز باشد در نزد کائنات و پروتشتن مکر اینکه کوبند این الفاظ بمفضضای نبوت
ازین پیشوا بان ورتبان و معلنان در حق هد بگردیده است و اینخبر انشاء الله تعالی لفظی را ذکر نخواهم کرد و عموما
در حق علمای مسیحی که موازن باشد با الفاظ این پیشوا بان در حق هد بگردید پس هرگاه سهوا لفظی از قلم صادر کرد که مناسب
شان کشتها نباشد فی زعمهم مستدعی و خواهشمندم که عفو و اغماض نموده و مرا از دعای خیر چقا و مینا فراموش نکنند
زیرا که از روی غرض نفسانی بر خیر این کتاب مبارک افلام نمود بلکه اینخبر خود را در حضور خدای عادل مقدس جل جلاله
مدیون میدانند که حق را بطوریکه از برای این بنده شرمند منکشف گردیده از برای دیگران نیز ظاهر و روشن نماید بلکه
انشاء الله سبب هدایت بنای جنس اینخبر شود علاوه بر این مضمون در این کتاب از باب ۵ پنجم از انجیل خود از قول جناب مسیح
علیه السلام چنین نقل نموده است ۴۴ اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت
بطلبید و انا اینکه از شما نفرست کنند احسان کنید و هر کس که بشما فحش دهد و زحمت رساند دعای خیر کنید ۴۵ تا پدر
خود را که در آسمانست پسران شویید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکن طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میبارد
۴۶ زیرا هرگاه محبت کنید انا نیز که بشما محبت مینماید چه اجر دارد ابا باج کبر ان چنین نمیکند ۴۷ و هرگاه برادر خود را
لفظ سلام گوید چه فضیلت دارد ابا باج کبر ان چنین نمیکند ۴۸ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمانست
انتهی فعلها اینخبر خورم باید علمای مسیحی را بد از دعای خیر فراموش نکنند و الا مخالف جناب مسیح خواهند بود بحکم انا
مذکوره و چون کلماتها مذاهب مشهوره مسیحین را بنا بر زعم خود باطل کردند و در حقیقت هم باطلند اکنون بر ما لازمست
بنظر انصاف بعضی قواعد مذاهب ایشان نظر کنیم و یک زاویه از ازهای کائنات که انرا قورینه مقدس بگویند بیان
نمایم و نوماهی را فاس بر این نماز را که نقل همه قواعد و ازهای ایشان موجب فطوبی کلام و تکدر خاطر ناظر است و
صورت ان نحو اجمال اینست که نانی در کلیت درست میکنند و دعا میخوانند و اغنا داد ایشان اینست که این نان مسیحین مسیح
میشود در صفحه ۷۷ چهل و هفتم از کتاب الصلوة سابق الذکر در بیان این عقیده چنین گوید در نان مقدس رت ما بسو مسیح
خود تر است و انسان یعنی بلاهوت و فاسوتش و یک انوم از اقامت ثلثه است یعنی بعد از تقدیس نان مسیحیل میشود
مسیح کامل بلاهوت و فاسوت و یک انوم از اقامت ثلثه که او یعنی مسیح فرزند خدای حقی است که از ابد با پدر خود بود و از
آسمان نازل شد و محتم گردید و انسان شد و در میان ماها منزل گرفت و همان رت ما مسیح است که از مریم بنول منولد
شد الخ بعد در صفحه ۱۶۳ یکصد و شصت و سه گوید مقرر اینرا از کبیت بجز حضرت مسیح اینرا ازها از آسمان آمده اند
زیرا که جمیع مصالح از آسمانند بد رستی اینر جمله یک عجب بزرگ الهی است که خدام را از آسمان از برای جماعت مسیح
اسرائیل فرستاد و جماعت کار نمیکردند و میخوردند لعل نو بگوئی این نان تقدیس همان نان خادیت بل قبل از
خواندن کلمات مقدسه همان نان خادیت ولی بعد از تقدیس مسیحیل مجید مسیح میشود اینست که از مضبوط نمایم
که چطور راست میباشد که نان مسیحیل ببدن مسیح شود بسبب تقدیس که تقدیس بچ کلماتی و بچ حکمی میشود بکلمات
مسیح زیرا که چیزهای دیگر که گفته میشود از قبیل شکر الخ و نماز از قبیل جماعت و سلاطین و مردمان دیگر ولی چون
بر از مقدس کامل میرسد انوقت دیگر کامن با ذهن خود حرف نمیزند جز اینکه کلمات مسیح استعمال مینماید پس کلمات
مسیح را از تقدیس مینماید کدام کلمات مسیح یعنی ان کلماتیکه بسبب انها جمیع اشیا موجود شد در صفحه ۱۶۴ یکصد و

شصت و چهار فرمود خدا ما مسیح اسمان موجود شد و فرمود زمین موجود شد و فرمود دریاها موجود شد و فرمود
 جمیع اشیا موجود شدند پس می بینی که کلمات مسیح چه قدر صاحب بر سر و قدرند پس کلمات مسیح در صورتیکه
 چنین اثری داشته باشند که معدوم را موجود کنند پس در تبدیل جسم موجود بجم دیگر بطریق اولی مؤثر خواهند شد
 اسمان نبود دریا نبود زمین نبود و مسیح فرمود اینها موجود شدند (فرمود با الله من هذا الکفر ثابت) حال جواب نوزده
 گویم این نان قبل از تقدیس جسد مسیح نبود و بعد از تقدیس جسد مسیح میشود بی شبهه خود مسیح فرمود شد از کتاب
 مارا متیر و سبوس که در بیان از نوشته است نقل شد بعد در صفحه ۵۷ آیکصد و شصت و بیج در زبانت دوم گوید
 کلمه گوشت شد در میان ما ساکن گردید پوختا باب اول ابراهیم چهاردهم فرزند خدای حقی گوشت شد اما کول
 باشد از برای ماها بجهت اینکه او را بخوریم و باور زنده بمانیم ایندل ما را اینقدر با وسعت فریده بود اگر جمیع دنیا را در او
 میکشادند پرمیشد و هیچ چیزی پیدا نکرد خدا صفحه ۵۷ آیکصد و شصت و شش که بتواند ایندل ما را اسپر کند جز اینکه
 بخودش داخل شکم ما بشود و شکر میکنم ای رب من و خدای من نوزدهم بجهت این کرامت چون کتب مقدس را ملاحظه
 میکنیم کلمات نوا از آفتاب در نصف النهار روشن ترند بوضوح تمام مفرمانی که نان تقدیس جسد و خون نواست در زندگان
 خود فرمودی منم نان چنوه (منم نان مرده و خشک) که از اسمان آمدم ان نانیکه من میدهم اینجسد منست که از اینجهت زندگانی
 دنیا داده ام جسد تو بد رستی خورد نیست و خون تو بد رستی شامبد نیست یعنی جفیفه نه مجازا در هنگام مرگ قول
 خودت را کامل کردی تا ز ابر داشتی و دعای برکت بر او خواندی و فرمودی اینست جسد من که از قبل شما داده میشود
 و کاس شراب را بر داشتی و فرمودی اینست خون من که از قبل شما بخور میشود این فرمایانی است که خودت کردی و اینجکرا
 بگانهان سپردی و فرمودی اینکار را بکنید از برای تذکره من بیستم روح القدس چه میکند در دهن پولس بجهت آن
 فرمایانی که گاهن از تقدیس میناید آگاه باش که از ابتدای ظهور مسیح تا آن کاسه شکر که او را تقدیس مینامیم شریک
 خون مسیح نیست و آن نانیکه او را پاره میکنیم شریک جسد مسیح نیست یعنی هست پس اینکه از نان خدا بخورد و از کاسه
 او میناشامد که لیاقت اینمرحله را نداشته باشد بدون خون و جسد مسیح است و شخص که کار بخورد و می شامد از برای خود
 و فرق نمیکند از ما بین جسد مسیح و نان عادی و اینک نوزدهم قرنتس جمیع قواعد فدی و نماهی معلنان منفق الکلمه السلام
 نوزدهم و عظم مینامند تمامی مؤمنین که در چهار گوشه زمین هستند همیشه از نوزدهمین زده نان تقدیس را سجده مینامند صفحه
 ۱۷ آیکصد و هفتاد و نوزدهم مسیح پسر خدای حقی هفت باب ۱۷ شانزدهم آیه ۱۷ انشهادت شمعون پطرس که انرا ادا
 نمود در حق مسیح در حضور جمیع حواریین و گفت نونی مسیح پسر خدای حقی همیشه در جمیع فریها نا امر و جمیع فرزندان
 ان عتیقا که بر فیر مار پطرس بنا شده است همیشه شهادت داده و میدهند حتی خون خودشانرا نیز میریزند در راه این
 یک کلمه که جنبی پسر خدای حقی است بعد صاحب کتاب گوید بلی ای عیسی عزیز نونی مسیح پسر خدای حقی بنواظهار میکنم
 و از برای تو سجده مینامیم و بد رستی میدانم نوزاد در میان نان تقدیس مسیح پسر خدای حقی ای رب من و خدای من چون خواهی
 منکم شوی یا بنی اسرائیل در میانان بر طور سبنا نزول نمودی بگذره از جلال خود با ایشان نمودی رعب بر ایشان غالب شد
 و نتوانستند بنوزد یک شوند و صدای نوزاد بشنوند و از بنی انسان نیست کسیکه نوزاد ببیند و زنده بماند از اینجهت نور
 الوهیت خود را پوشانیدی بان جسدیکه از ما گرفته و آمدی صفحه ۱۷ آیکصد و هفتاد و یک با این دنیا ی دنی در نزد
 یک نوکر نا ایکه هیچکس از نوشته رسد کنه کاران و باج کبران نیز بنوزد یک شوند و بجهت های صغیر خودشانرا بغل نویسد
 از نور برکت و بوسه بگیرند یا بسوع البته اگر از برای ما ظاهر میشدی بان نوزاد بینی که در اسمان داشتی هیچ زنده نمیشوانست
 با نور و برود شود و اگر جسد صرف بودی بی الوهیت مانند سایر ادیان هیچکس نمیشوانست نوزاد بخورد از اینجهت هم الوهیت

از کتاب انبیا الاعلا

هم ادبیت خود را پنهان کردی ز پر صورت بک لاله نان تا بتوانند همه نوزاد بخورند بد رستی در حضور دیوان بی اسرا قبل
بوضوح تمام کتبی اینست جسد من این انجیل در جمیع از مندر و السنه شهادت میدهد در حق نان تقدیس که بد رستی بدن
نواستاری ماها ایمان می دریم با و بعضی بنان تقدیس بنامی قلب که بدن تست خجلی رضا هستیم که ما را با نود در خصوص این
عقیده گفته کار بداننداری ما ذامیکه بکفمن در من باقی مانده است همیشه میگویم نوق مسیح پسر خدای حق و در فیر اسخوالهای
من نیز شهادت میدهد که نوق مسیح پسر خدای حق در میان نان تقدیس چونکه آمد و از میان بدن نوقه امر و در زندگان
خود او را پیچورم و همان بدن نوقه او را خورده ام در روز قیامت مرا از میان مرده ها زنده خواهد کرد انشی ملخصا از صفحه ۱۷۳
بکصد و هفتاد و دو و نقل شد بعد در صفحه ۱۷۴ بکصد و هفتاد و سه گوید در اینجا نوق خودت در میان ما منزل کرده ابرت و
خدای قاهر چه قدر عزیز ترند از کاپس ما که در میان اینها نشسته و چه قدر مقدس است ایندنج های فا که در آنها منزل کرده به
دوستی انوقی که در حضوران نان مقدس اینستاده ام نوزاد بجهده میکم خفیه ای سلطان السلاطین با نوق متکلم میشوم و نوزاد
میان نان می بینم اینخدای من زباده بر این دیگر چه میخواهم در روی زمین نوق زینت آسمان و نوقی که اسما را زینت داده و سبب
خوشحالی آسمان نوق اینک کلیسای ما را فرمود و سر کرده از برای ما بحضور مبارک خود در کلیسا و در میان نان نوسهم ملائکه بود
و قیمت ما شده نوزاد پیچورم اگر ممکن بود نسبت نخل بنا کمان ملائکه اعلی کرم و میان نیز حصد میرد ندیبی نوع انسان از جهه نان
تقدیس چنانچه در نهانها بعضی نقاسیر و کتب شریعت گفته شده است خوشحال انا نیک هر روز بخانه تویی ایندنا ابد نوق
شکر مینماید دیگر لازم نیست که با آسمان بروم خود آسمان بکلیسا نزول کرده است و درهای خانه نوق همیشه باز است خوش
حالی تمام در دنیا همین است که هر روز آمده نوزاد عبادت کم انشی ملخصا بعد در صفحه ۱۷۵ بکصد و هفتاد و پنج گوید
پارتی چه عهد شده است و چه میدهد با آنها نیکه قبول کنند و مسخر ابلا هوت و ناسوت بخوندانها نیکه قبول کرده اند کم
و حق و مرز با ایشان داده شده است که پسران خدا باشند آه خوشحال است اگر سلطان چون قبول میکنی خدای خود را در
خود انوق که او را پیچوری با خون خود صفحه ۱۷۶ بکصد و هفتاد و شش فرمان از برای نوقینوسید که پسر خدا شد در
میان جمیع موجودات بک اتحاد و اخلاط و امتزاج پیدا نمیشود که مانند نان تقدیس باشد سبب امتزاج و اتحاد ما با مسیح
جسدش با جسد ما بسبب خوردن نان تقدیس تقدیس میشود و خوش در میان رکهای ما جوش پیچور در روح او در ما منزل میکند
و صهی و قسمنی از الوهیت خود بماند دهد مؤلف چه خبر گوید این کلمات صریحند در اینکه هر کس نان تقدیس را خورد
خفیه چینی و خدا میشود فعلیها نثلثت چه معنی ذو و چون انکویم تمام کتا نیکه نان تقدیس را خوردند خدا هستند این چه خبر
نیز در انام جاهلیت خجلی ازین نان تقدیس را خورده ام پس این خبر نیز باید بک خدای از خدا بان مسیحیتین باشم پس من که
خدای ایشانم بنا بر زعم خودشان میگویم ای بندگان من کافر شده اید بدن و مذهب شما باطل است شما مشرک و بت پرست
هستید و اگر طریقی نجات میخواهد باید بدن اسلام را قبول کنید الا اینک چون خجلی شریک دارم در خدای خود شرکائی
کنار ندی حق ظاهر شود در میان الهه نزاع واقع شده است در تعیین حق جنک جنک خدا بانف و خالی از تماشا نیت پناه
میرم بخدا از کوری دل اللهم لك الحمد علی ما هدیتنی بحلال بروم بر سر سخن پس در چنین وقت کامل میشود انکلام بزرگ که
خدای بدر در ابتدای خلقت دنیا فرمود که انسا را بصورت خود موافق مشاهبت خود بسازم نگوین باب اول ابه ۱۷۷
مؤلف گوید مقصود اینک چون نان تقدیس را خوردند اکلین خدا شدند و انسخی که فرموده بود که انسا را بصورت
خود موافق مشاهبت خود بسازم کامل شد بعد گوید انا نیکه قبول کردند اجر با ایشان داده شد که پسران خدا شدند همیشه
مجدد نمائیم انصورت خدا را در خودمان با اینکه نان تقدیس خجلی پیچوریم و ان فرمان او نوشته بشود در دل و پیشانی ما و هر کس
نکذاریم خون او که مخلوط بخون ما است مبتدل باب بشود یعنی مکرر باید نان تقدیس را خورد که الوهیت معزول نشود

انتهای ملخصاً بعد در صفحه ۱۷۷ یکصد و هفتاد و هفت چنین گوید منم نان جووه پوختا باب و ششم ایه ۴۵ از روزیکه ادم گنه کار شد و از مقام مرتب الهی ساقط شد نه اینکه خدا همین و ذرا از فردوس بیرون کرد بلکه ملک ادم در قراول گذاشت و انملک شمشیر آتشین در دست داشت که دیگر حضرت ادم نتواند دوباره بسوی فردوس برگردد و از اندرخت جووه بخورد که تا ابد زنده بماند چنانچه در نوربزه تکوین گوید باب ۴۴ ستم ایه ۴۴ اما الان نه اینست که عیبی قدغن را شکست و بس بلکه عقب ما میفرسند و ما را تکلیف مینماید بلکه مجبور مینماید که داخل خانه او بشویم و نان او را بخوریم و جووه ابدی پیدا کنیم از برای ایچیم تا توان ان نان کناست خدای ما بسوع مسیح خود شاست که در دوازده سال مقدس است نه اینکه این نان تقدیس شباهت و پانزده باشد و نه اینکه نان خشکیده و مرده باشد بلکه نان زنده و پراز زندگانیست زیرا که بعد از تقدیس نان نیست بلکه خود مسیح است که از آسمان نازل شد و زندگانی دنیا از اوست بلکه بدن مسیح است آن بد نیکنه بدار کشیده شد و برای نجات کل دنیا منم نان جووه مؤلف گوید ازین نظر بر این چنین معلوم میشود که در نزد مسیحین صفات خدا نیز تغییر می یابد پس از آنکه اول رخن در جرم نبود از پنجه رضا نشد که حضرت ادم از موهه جووه بخورد و همیشه زنده بماند بعد رخن و جرم شد و خود شامد بدینا و محتم شد که مردم او را بخورند و زنده بمانند بعد صاحب کتاب گوید اری بدرستی آن نان حیانت مسیح از برای سقراط و ما و در این دنیا هم و ذرا بدنی زندگانیست در وقت مردن هم نخم زندگانیست در میان اسخو انهای ما آبنی اسرائیل چهل سال در دنیا بان بودند صفحه ۱۷۸ یکصد و هفتاد و هشت من را بخوردند که هر با امداد از آسمان از برای ایشان میبارید و از آن سنک اب می شامدند و آن سنک شیب خدایما بسوع مسیح بود الان ما ماننا با مسیح در این دنیای خراب بخوریم از آن نان زنده که از آسمان آمده است و از پهلوی خدای ما مسیح ما شامیم و چنین زنده بمانیم یعنی ادم با کل عمر خود را نگاه میدارد و بسبب اکل بزک میشود همچین روح نیز بسبب نان تقدیس از زندگانی روحانتر است که میدارد پیش هر دو میان تقدیس از خود اکل را بخورد و او مسیح میشود بخون و گوشت خود مان با و زنده بمانیم فرانی تقدیس آن جسد مسیح است بدرستی خورد نیست اینجند فرق مابین نان تقدیس و نانهای دیگر اینست آنچه را که ما اکل مینمائیم مبتداً بگوشت و خون ما میشود اما نان تقدیس ما را مسیح و مبتداً بخورد مینماید و ما را مانند خود میکند خدا ما مسیح گفته است من زنده هستم از جهت پدر اما اینکه مرا بخورد بسبب من زنده بماند یعنی زندگانی خدا در پسر خداست و اینکه نان تقدیس را بخورد زندگانی پدر و پسر در اوست و بسبب او زنده بماند از پنجه ما را بوس گفت من بخورد زنده نیستم بلکه زندگانی من با مسیح است بعد در صفحه ۱۷۹ یکصد و هفتاد و نه گوید خوشحال باشا بحال انجا نیکنه نوقمنا و باشی انجا ما مسیح در زندگانی خوشحال انیکه پک نان تقدیس خوبی قبل از موت بخورد سرش را بر زانوئی مسیح میکند و در بغل مسیح جان میدهد بعد در صفحه ۱۸۱ یکصد و هشتاد چنین مینویسد انوقی که یوسف برادرهای خود را دید که در حضور او ایستاده اند هر چند که از راه حسد خواسته بودند که او را بکشند و مانند اسیر او را فروخته بودند و او هر این بدبهارا فراموش کرد خون مبتداً باب نمیشود انوقی که با ایشان دو برو شد صورت بعقوب پدر را در ایشان دید خوشش برایشان جوشید و گریه کرد و کوبش نمود جز خوبی هیچ نتوانست در حق آنها نماید و هکذا انیکه نان تقدیس را خورده است روز قیامت خدا در او نگاه میکند صورت پسر خود را در او می بیند و خون فرزند بکانه خود را در رگهای او مشاهده مینماید خواهد فرمود اینست فرزند پسر عزیز من با و خوش نمودم داخل شو بخوش بخنی و خوشوقی صاحب و اکل نان تقدیس را پای حساب نمی آورند و در وقت حساب نگاه نمیدارند بلکه از موت زندگانی میروند و اگر بدن خورنده نان تقدیس در این دنیا بماند یا بیضا نان تقدیس را زنده بماند و با جلال او را بر میخیزد داخل بخواب ای اکل این نان مؤمن مسیح امید خود را با خود برده و هیچکس نمینماید او را از دست تو بگیرد نان تقدیس تخم زندگانیست از برای روز قیامت بعد در صفحه ۱۸۱ یکصد و هشتاد و یک چنین گوید

از کتاب انیس الاعلام

واشقی از جماعت هود باشند که مسخر اکشند علی قولهم زیرا که جماعت هود بگمیشی مسخر اکشند و دست زاور داشتند
دیگر کوشش را بخوردند و خوشترانها شامیدند و این جماعت روزی چند مرتبه اینجانب را میکشند و کوشش را میخورند و خوشتر
میباشند در امکان غیر محصوره و بخورد میزنند و خدا را شکر میکنند که کاپس ایشان فر دوس و آسمان میشود بجهت نان تقدیس
و حال آنکه کاپس ایشان بنا بر قول خودشان مدیح و مسلح میباشند چرا آنکه بگمیشی مسخر اکشند کافر و ملعونست و اما آنکه
روزی چند مرتبه در امکان غیر محصوره اینجانب را میکشند و کوشش را میخورند و خوشتر میباشند کافر و ملعون و مطرود
نباشد صاف در این صورت معلوم است که ثانی معلومتر از اول خواهد بود پناه به بریم بخدا از کسانیکه کوشش بخدای خود
میخورند و خوشتر میباشند حقیقتاً نه بخدا و این زمانیکه خدای مسکین ضعیف بیچاره خودشان از دست ایشان نجات
نیابد که سنگ از دست ایشان نجات یابد خدا با ما را نجات بده از دست این ظالمین خدا خور اللهم باده بیننا و بینهم کما باده
بین المشرق و المغرب پس معلوم شد که دوستی اینها با جناب مسیح دوستی خرس است و جسد مسیح در باب ۲۲ نیست
دوم از انجیل لوقا قول مسیح در عشاء ربانی باین نحو واقع گردیده است ۱۹ و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرده با ایشان داد
گفت اینست جسد من که برای شما داده میشود این را بیاد من بخوارید انتهی پس اگر عشاء ربانی نفس و عین ذیچهر بود نذکره
صحیح نخواهد بود زیرا که نذکره الثی بنفس الثی محالست پس عقلاً آنکه عقول سلیم دارند با مثال این حیثیات در او هام
حکم کنند هرگاه در ذات الله و عقولیات حکم محال نمایند که قول بثلث است از ایشان مستبعد خواهد بود جای تعجب هم نیست
و از جمله افعال ایشان در کافس تصور آب زلی و این و روح القدس و چوب صلیب است و اینها را بجهت حقیقی عبادی
بجده میباشند و اما صورت قدسین و قدسین از بجهت تعظیم و تکریم بجده میباشند و این اقل احقر منجر و مبهم که اشیاء
اول از چهره مسخوری بجده حقیقی عبادی گردیده اند زیرا که تعظیم و تکریم و بجده ایشان از برای چوب صلیب خالی
از این نیست با از جهه آنست که چوبیکه مثل این چوب بود در چوبیت جسد مسیح علیها السلام کرد و عینی را بالای خشک
بلند کردند بنا بر اعتقاد ایشان و با از جهه آنست که این چوب واسطه نداشتن عینی شد و با از جهه آنست که خون عینی
بر آن جاری شد پس اگر مقصود اول باشد کونیم لازم میباشد که نوع حمار معبود بزرگ ایشان باشد حتی از صلیب نیز
که جناب عینی علیها السلام خور با کراهت سوار شد و جسد اینجناب بجدا و مس کرد و این دو حمار محل استراحت عینی در وقت
او باورشلم بچشم و شکوه و جلال گردید و حمار مشارکت با انسان در جنس فریب و ان حیوانیتتست فهو جسم نامی حیوان
محرک بالاراده در این اوصاف شریک دانست یعنی در حق و حرکت با اراده بخلاف خشک که حق و حرکت با اراده ندارد
و اینها لازم میباشد که نوع انسان بطریق اولی معبود مسیحین باشد زیرا که جسد انسانی با جسد مسیح بکثرت متنوع
هستند و هم بنا بر آنکه از قبیل حیوانات مانند زمین و ما نیست منها زیرا که همه اینها با جسد مسیح منکرند بدون شبهه
اگر مقصود دوم باشد هودای اخضر و طی که جناب عینی را تسلیم نمود اولی و احوی بنعظیم و عبادتت زیرا که واسطه اول
اوست و سبب کبری از برای خدا اوست چنانچه اگر او نبود کفرین هود جناب عینی را و بنا بر کشفیدن او ممکن نبود و جسد
او با جسد مسیح ملاقات نمود و در شب کفرین جناب مسیح دست عینی علیها السلام بوسید و شبیه عینی است در انسانیست
و صورت انسانم صورت خداست بنا بر تصریح نوربیه و اعتقاد خود مسیحین و این بیچاره مملو از روح القدس بود بنا بر
شهادت انجیل و صاحب معجزات و کرامات و دارای منصب نبوت هم بود منتهی دزد هم بود بنا بر شهادت بوختای انجیل
بنا بر جای تعجب و حیرتست که این واسطه اول در نزد ایشان ملعون و دوم مبارک و معظم و مسخوری بجده است حقیقتاً
و اما اگر مقصود سیم باشد یعنی سبلان و جویان خون مسیح بر او آن ناجی که از خار با فیه بر سر مسیح گذاشتند باین منصب بزرگ
فایز شد یعنی خون مسیح بر او جاری شد نمیدانم اینخارها چرا باید در آنش بسوزند و اما چوب صلیب با دست کرده شود

تکریم که گویند این ستر نیست مانند ستر ثلثت و امر محال خارج از ادراک عقولست مجلا عقا بدین فرمودن
از بیت عکبوتست و نقل آنها در فصل دوم از باب ششم از همین کتاب خواهد آمد انشاء الله و در مقدمات باب بیستم
نیز هم پس معلوم شد که مذهب کائیکها و سایرین که معتقد این امور و امثال اینها هستند بطلا نامی باشد و چون
اینها بت خلی طول کشید بهین قدرها گفتار و زبده هدایت ششم در بیان حادث علمای سخته عموماً و علمای
پروتستنت خصوصاً است تا کشتند و از عادات ایشانست کلمه که از فم مخالف ایشان بمقتضای بشریت صادر
میشود در حق یکی از ایشان و یا در حق اهل مذهب ایشان که مناسب منصب و شان ایشان نباشد علی زعمهم آن کلمه
میکردند و خوردل زاجل مینا پند پس بنای شکایت و کلمه گذاری را میکردارند چنانچه از برای انجمن در مجلس مناظره اتفاق
افتاد مثلاً انجمن میگفت فلان قانون از قوانین شما باطل فلان قسوس و فلان مفسر شما تفهیده و در خطا واقع شده است
کلمه می نمودند و با ملتفت نمیشوند با آنچه صادر میشود از فم ایشان در حق مخالف و انجمن منجرم و نمیدانیم سبب این
امر چه چیز است آیا چنین خیال میکنند هر کلمه که از لسان و فم ایشان صادر شد خواه حسنه باشد و باقیه حسنه و در حق
خود واقع گردیده و اما زمانیکه مثل آن کلمه از مخالف در حق ایشان و یا مذهب ایشان صادر شود قبیح و در غیر محال واقع
شده است و حال بعضی از اقوال قسوس قدر و زاد در حق فرزان مجید و احادیث حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیه و علیهم و عموماً علمای اسلام بخصوص علمای اثنی عشریه لا یتما علامه مجلسی رحمه الله علیه نقل مینمایم از طرف
الحیات از نسخه که نویبت زابع مطبوع گردیده است در شهر لندن در شش هزار و هشتصد و شصت و یک مسیحی
با اشاره بفصل و صفحه اگر چه در این اقوال قسوس قدر و خارج از اندازه اما شاداب نموده و از حد خود تجاوز کرده است
معهد ما این اساتید ادب بالتسبیح با اساتید ادب و در میزان الحق و حل الاشکال و مفتاح الاسرار کثیر است لهذا نقل
این اقوال را از هیچ مبدءم بر نقل اقوال او از کتب مسطوره در این موضع اگر چه جمیع اقوال او از کتب مسطوره نیز باقتضا
ضرورت باید در نلو مطالب این کتاب مبارک منقول و مردود شود لیکن بطریقیکه نزدیک بادب باشد حال گوئیم
فولک اولی در فصل اول از صفحه دهم از نسخه مسطوره چنین رقم یافته است مضمون کلمات مذکوره دلائل بر آنست
که گویند خدا انانرا امر و روشقت چنانچه از فرزان و احادیث استغفام میکرد دخول کرده باشد فولک در صفحه
۲۱ بیت و یکم گفته است و بوسیله ایمان بمیانجی موعود که بنا بر سابقا بات توفیه و ابان با هرات انجیل بیوع است
توفیر ادم مغبول در گاه الله کشت و عقوکاه و نجات خود را همان اسنصواب حاصل نمودند بکر پیروزی و طواف کعبه
چنانچه در کتب احادیث محمد بان نقل شده است فولک هم در وقت در میان خلقت ادم و اخرج او از باغ عدن نر اینکه
چند ساعت و یا نمر و زبوده چنانکه علمای مجتدی و احادیث ایشان نقل میکنند فولک چهارم در صفحه ۲۲ بیت
و هفتم چنین نوشت و علمای شیعیان نیز بنا بر احادیث خودشان معتقدند که نقتبه یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت
جائز و حلالست ضد و نقابض کلام الهی است مخفی نماید که نقتبه در هر حال محض از راه بی ایمانی و کفر اعتقادی نیست
بخدا صادر میکرد زیرا که بان در جرایمان رسیده و ان اعتقاد داشته باشد که خلا چنین منوجه و حافظ او است که
هیچ چیزی بجهت او رو نمیدهد مگر باذن خدا بدی است که آنکس رجوع بقتبه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله
خود را و یا دیگر را از تنگی و ضرورت حقی برهانند چون بر او یقین و اشکار خواهد بود که اگر خدا رهایی او را نخواسته
باشد هر اینه خود بخدا چاره خواهد کرد و بقتبه و دروغ ادعی محتاج نیست و هر گاه نکند پس ازین نقتبه میکرد که
همان تنگی و زحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی با ورود داده باعث حصول خیر اوست و بدین سبب راضی و متحمل از میکرد
فولک پنجم در صفحه ۳۳ سوره یکم هیچ کس نگاه حتی پیغمبران و رسولان نیز معصوم نیستند پس انجیلی و قیاسی که اکثر

از کتاب انبیا الاعلام

علمای محدث کرده اند که کوبا پیغمبران از گناه معصومند باطل و محض ازین صدور یافته که بکفایت باطنی نگاه متوجه
 نکشند و انرا درک ننموده نگاه واقف عمل ظاهری میدانند آنچه فواید ششم در صفحه ۳۳ سی و نهم و نظر باین محالست
 که نگاه کبیره و صغیره هر یکی با اعمال مخصوصه منحصر بوده باشد چنانکه علمای محدث بر ظن برده و نگاه کبیره و صغیره را بشمار
 آورده میگویند که فلان عمل گناه از جمله کبائر و فلان از صغایر است چنین گمان از پیغمبری کفایت باطنی نگاه صدور یافته و
 بالکلی خلافت فواید هفتم صفحه ۳۴ و ۳۵ چهل و چهار و چهل و پنجم نهایت غرض از اثبات جهنم بنا بر مضامین ابان نیز بوده
 و سایرین نه آنستکه کوبا اثنان مجازی و مانند اثنان این جهانی بوده جهنم نیز نور و کوره مانند نور و کوره دنیوی باشد محض
 بدین تفاوت که نسبت با اینها بغایت بزرگتر و گرم تر بوده باشد چنانکه بعضی از علمای محدثی پیدا شدند و کفایت جهنم
 در احادیث ایشان بهمان نظر بوقی نقل شده است از جمله ملا محمد باقر حلی در اوراق ۱۲۴ الی ۱۲۷ کتاب عن الحیان کفایت
 جهنم را بدین عبارت بیان ساخته که هزار سال بر اثنان جهنم دمیدند تا سفید شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد
 هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد آنچه بعد در آخر صفحه مزبوره یعنی صفحه چهل و پنجم کشیش فندر گوید که بنا بر ظن واحاد
 محمدی عذاب و زحمت جهنم تماما مجازی و جسمانیست فواید ششم صفحه ۳۵ پنجاه معصیت شیطان قبل از خلفت از
 اتفاق افتاده نه بعد بخلاف آنکه از قرآن و احادیث ملت محمدی فهمیده میشود زیرا در آنها مذکور گشته که کوبا فرشتگان
 از خلفت آدم رنجیده در خصوص آن امر در مقام بحث پستاده بخدا گفتند که ایا تو در زمین چنان کسرا افزیده خواهی گذاشت
 که در آن نباهی و خوزیری نمایند و حال آنکه ما تو را بجهاد و شناسیج و تقدیس مینمایم و خدا در جواب ایشان گفت که آنچه من
 میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنها را امر بپیچیده آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود پس بدین سبب شیطان شد چنانکه هر کجا
 غیر مناسب بیوقوع در اوا اهل سوره البقره و سوره الحجر و در اوراق جلد اول کتاب جنوة القلوب فضلا نقل گشته است
 فواید نهم در صفحه ۶۱ هفتاد و یکم در فصل دوم بعد از نقل طهارت محوس چنین گوید حال در حین مظالعه غسل و اینها
 مزبور بیاد هر کس خواهد آمد که این عمل ایشان بوضوی محمدیان بسیار شایسته دارد و همچنین گذارش بل مذکور با صراط
 اعتقاد بر محمد نیز مانند کس خواطر ساخته سوال میشود که ایا این مشاهدت و مطابقت از کجا بهم رسیده جواب اینست که چون
 دین زردشت با دین صابئین یعنی دین محوس موافقت کلی دارد چنانکه این اصل و بنیاد اوست و دین صابئین قبل از محمد
 در عربستان بسیار اشتهار داشت لهذا کما ن اغلب است که گذارش بل صراط صفحه ۶۲ و کفایت طهارت و غسل را بجهاد
 از همین مذهب از حادث بود بان که طهارت و غسل نیز دارند شیع و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندک تغییر
 و تبدیل داده است فواید دهم صفحه ۱۱۱ یکصد و دهم بعد از نقل و سائل اهل اسلام در صفحه سابق بر این صفحه گوید که اینها
 نیستند مگر وسائل که بت پرستان نیز امید نجات خود را بر آنها بسته اند آنگاه بیستی که شویبه قرار میدهد این سائل
 اهل اسلام و بت پرستان و حال آنکه خود کشیش فندر و سائل اهل اسلام را منضم بدو قسم نموده است قسم اول ثواب و
 حسن و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قرآن با بعضی سوران و قسم دوم بر رحمت الهی و امیدوار گشتن
 و توبه و ایمان و شفاعت حضرت رسول مع هذا شویبه قرار میدهد ما بین اینها و آنها غایت و منتهای امید یعنی استنجاء
 و باری خدا جواب در هذابت این خواهد آمد فواید یازدهم صفحه ۱۱۲ یکصد و دوازدهم و اینست که محمد بان گمان دارند
 که عفو گناه را بوسیله مذکور حاصل خواهند کرد از همان وجهی است که مانند بت پرستان بکفایت نگاه بدو سنی رسیده
 و انرا فهمیده سهلش میانکارند و انرا محض ظاهر میباشند آنچه ایضا در سطر اخر از همین صفحه گوید این جمله بر امت محمد پیوسته
 صفحه ۱۱۳ و مخفی مانده بمرتب که خواهش دینت و فکر بد را هیچ گاه حساب نمیکند چنانکه در اوراق ۱۲۷ جلد ثانی جنوة
 القلوب بدین نحو مکتوب گشته که خدا محمد را ندا کرد که هر که از امتان تو گناه را فصد کند و بخانیاورد بر او نمی نویسم

و اگر بجا آورد يك گناه بر او منوبیم و همچنین در صفحه ۳ و ۴ کتاب عین الجوه از امام جعفر منقولست که هر کس
 که چون بنده اراده حسنه میکند اگر آن حسنه را نکرد محض آن نیت خیر خدا بکشد در نماز عمل و منوبید و اگر بجا آورد
 ده حسنه در نماز عملش منوبید و چون اراده گناهی میکند اگر بجا نیاورده بر او چیزی منوبید و اگر بجا آورد ناهفت عشا
 او را مهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب حسناست بملک دست چپ که کاتب حسناست میگوید بچهل مکن و زود
 منوبی شاید که حسنه میکند که این گناه را عفو کند زیرا که خدا بفرمان میدهد که بدرستی که حسناست سبب آنرا بر طرف میکند تا شاید سبب
 کند که گناهش امر زبده شود و از همین بچیزی که از کیفیت گناه و واجبات ایشان حاصل است این صناد و کشته که در آیات قرآن
 ذکر یافته که بعلت حسنه و صدقه و نماز گناه عفو و امر زبده میشود و در اکثر احادیث نیز بطول و تفصیل بزرگ کرده اند که نماز
 و روزه و تلاوت سوره قرآن و سایر ثواب عظیم داشته باشند باسنو ابانها تمامی گناهان عفو و ادعی بی سک و نزد دیهشت
 خواهد رفت بعد از صفحه مذکور تا صفحه ۱۱۵ بکشد و باینتردم بعضی اخبار در فضیلت و ثواب عبادت شب و نماز
 جعفر طیار رضی الله عنه و شیخ حضرت زهر اسلام الله علیها و خواندن سوره قل هو الله و حم و سایر سوره قرآن و دعا و
 استغفار از جوه القلوب و عین الجوه نقل مینماید پس از آن در صفحه ۱۱۵ بکشد و باینتردم گوید از مضامین همین احادیث
 تماماً واضح میگردد که زاویان و قایلان احادیث مذکوره از کیفیت گناه چه قدر بچیز بوده و آنرا محض چیز ظاهری دانسته
 سهل مپشازند بعد گوید معنفاً احادیث مزبوره میل معصیت مینماید محض اطینان بخواندن قل هو الله و استغفار و
 امثال ذلك از تعلیمات فوق و اینتردم در صفحه ۱۱۶ بکشد و نشانتردم لهذا واضحست که احادیث مزبوره و سایر که ما
 اینها پسند موافق اراده الهی بوده و حق نیستند فوق باینتردم باینتردم در صفحه مسطوره عفو گناه بنا بر تعلیم مذهب محمد
 بنا بر کشتن قلب هیچ نسبتی ندارد فوق چهارتردم در صفحه ۱۱۷ بکشد و هفتم لیکن نظر باینکه تا با بغان محمد بنا بر
 مضمون آیات قرآن گمان مبرند که گوناختن اغضای عدالت خود را منظور نداشته اند الحی فوق باینتردم در صفحه ۱۱۹ بکشد
 نوزدهم و خود محمد هم مصدر چنین امر و عملی نکشته که در حضور خداوند کار مفلس گناه ذنوب و باعث عفو و رفع
 گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمد را شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است فوق شانتردم
 صفحه ۱۲۰ بکشد و بیستم گوید که محمد گناه کار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع گناه کاران باشد و بعد در همین صفحه
 بعضی آیات قرآن مجید را از برای اثبات مدعای خود شاهد ذکر میکند فوق هفدهم باینتردم در صفحه مذکوره باین
 نحو مزبور نموده است که بعضی علماء و مفسرین جهنم شون گمان خود که گوناختن از محمد گناهی بوقوع نریوسن از راه تعصب
 گویند فوق هجدهم در همین صفحه و صفحه ۱۲۱ بکشد و بیست و یک بعضی اخبار از جوه القلوب و حق الیقین و کتاب مسلم
 ذکر مینماید که حاصل مضمون آنها اینست که خود را بجناب قرار و اعتراف مینماید که گناه کار است زیرا که استغفار و مناجات
 مینماید فوق نوزدهم در صفحه ۱۲۲ بکشد و بیست و دوم اگر بالفرض در هیچ موفقی معنی کفرت نمیبود که محمد گناه کار است
 باز در باب بنطلب هیچ شک و تردیدی روی مینماید زیرا که محمد بشر بوده مانند سایر مردم تولد یافته است فوق بیست و
 ایشاد در همین صفحه گوید محمد انمر نبی و منزله ابدان ندارد که شفیع المذنبین تواند گشت انتهى ملخصاً فوق بیست و یک باینتردم
 صفحه مر فومر اگر چه محمد بالفرض بیغمیر حق نیز بوده باشد باز بعلت اینکه بشر است حال آنکه شفیع گناه کاری با باعث عفو
 و رفع يك گناه شخصی گردد انتهى ملخصاً فوق بیست و دو در صفحه ۱۲۳ بکشد و بیست و ششم ثابت گشت که محمد را انمر نبی
 نیست که شفیع ادعی کرد لهذا واضحست که امامان را نیز انمر نبی و شان مبرتر خواهد بود تا آنها امیدوار و معتمد بودن باین
 باطل و خلافست انتهى ملخصاً فوق بیست و سه باینتردم در همین صفحه غیر ممکنست که محمد بیغمیر حق بوده باشد فوق بیست
 و چهارم در صفحه ۱۲۴ بکشد و بیست و چهارم آیات انجیل و تعلیمات ان نسبت بقرآن در مرتبه ایشانها هنر و اعلا است و همچنین

کتاب التبیان

وسبلة فجا تیکه دران بیان و عیان کشته برو سابل سا پر ادیان نفون کلی دار دانند ملخصاً فولک بیست و پنجم صفحه ۱۳۰
بکصد و سی و ششم هفتاد بن ایمان مانند ایمان دین محمد است که محض افراد و تفریکات چندی و باور نمودن تعلیمات
فرانست و عجب خدا و پاکیزگی درونی و جوع ندارد فولک بیست و ششم صفحه ۱۳۱ بکصد و چهلم آنچه از مضمون قرآن و فهو
میکرد اینست که خدا بعضی مردم را با ایمان و بعضی را بی ایمان خلوق کرده فولک بیست و هفتم صفحه ۱۳۱ بکصد و چهل و یکم
بعد از ذکر آیات و احادیث چند گوید پس واضح و مبرهن است که قول آیات و احادیث مزبوره باطل و بی بنام باشد فولک
بیست و ششم فصل اوصاف هشتاد و نهم از قرآن و احادیث کتبی و تجلی اعلی الله مقامه در صفحه ۱۳۲ بکصد و هشتاد و دو و گوید
لهذا واضح و لا یحتمل که چنین هشتاد و نهم از قرآن و احادیث مفسد است نه ایجاد فرموده و نه وعده نمود بلکه محض خود محمد بنا بر احادیثی
که از یهودیان شنیده و نظر عظمه و کمان خود صورت کرده و کفایت از او ضمیر خود نقش بندی ساخته در هنگام فرصت و ضرورت
بیا زار روزگار انداخته است فولک بیست و نهم صفحه ۱۳۳ بکصد و هشتاد و بیستم همین هشتاد و بیست و نهم از قرآن برای از
خدا بودن آن دلیل است واضح و مبرهن فولک بیست و نهم صفحه ۱۳۳ مزبوره کفایت بهشت از قرآن بیکه در قرآن و احادیث اظهار و
بیان کشته نفس و عیب کلی داشته با احوال عالم باقی مناسبی و بی بختی حقانی روح انسانی موافقتی ندارد انسانی باطن
اینها بودند اقوال بن قیس در حق رسول خدا و ائمه هدی و قرآن مجید و احادیث و عموم علمای اسلام و ثوی بنی که هم این اقوال
جمله و حواله و مغالطه و تدلیس است و سایر اقوال او و دیگران در مقام مناسب ازین کتاب منقول و مردود خوانند که در
بجول و قوة الهیة و اما اقوال قیس مزبور در حق معاصرین خود از علمای اسلام از جمله در حق مصنف کتب الاستار
در صفحه اول از حل الاشکال چنین گفت که صادق در حق این مصنف قول پولس پس از آن قول پولس را نقل کرده است
در آن قول اینجمله نیز واقع گردیده است خدای ایند هر از همان کافرین را کور کرده است پس لفظ کافر را بر او اطلاق نموده است
و در صفحه ۲ دوم مصنف بجهت غضب فصدا چشم انصاف را پوشیده است و در صفحه ۳ ستم مقصود و مطلب و نزاع بحث
و غضب صرف بوده و در صفحه چهارم تمامی کتاب مملو از اعتراضات باطله و دعاوی مهمله و مظالم غیر مناسب است
بعد در صفحه مسطوره گفته است که کتاب مذکور مملو از خلاف و باطل است و در صفحه ۱۹ نوزدهم کان کرده است مصنف
بجهت تکبر و در صفحه ۲۴ بیست و چهارم این تکبر محض و کفر است خدای رحمن رحیم رحمت کند و از شبکه غواصت فهم اخراج
کند و در صفحه ۲۵ بیست و پنجم این دلیل قلت علم و جهلش فقط نیست بلکه دلیل سوء فهم و تعصبش نیز هست پس از آن در
صفحه ۲۵ نوشت ظاهر اینکه تکبر و تعصب مصنف را مصلوب الفهم گردانیده و چشم عقل و عدل او را پوشانیده و در
صفحه ۳۸ سی و هشتم و با قطع نظر از مقالات باطله دیگر اینرا نیز گفت و در صفحه ۴۲ چهل و دوم بمنظره خوان نازل میشود
بعد درها نصفه گفته است و تمامی این قول باطل و غاطلست و در صفحه ۵۵ پنجاهم این عین تکبر و کفر است پس از آن در همان
صفحه گفت قلب مصنف از تکبر و عجب چنین پر شده است پس از آن در همین صفحه نوشت این عین جهل و انتهای تکبر است و در
صفحه ۵۵ پنجاه و پنجم ایند کالت دارد بر عدم اطلاع او را ساء و تعصبش و در صفحه ۵۶ پنجاه و ششم بیانش سافط از اعتبار و
باطل محض و غاطلست بعد درها نصفه گفت این انتهای غضب و کفر است و در صفحه ۸۷ هشتاد و هفتم امریکه عقل را حاکم
قرار داده است غیر معقول محض جمله و حواله است و اما الفاظ او در حق صاحب استفسار از آنچه در صفحه ۱۱۷ بکصد
هفتم در حل الاشکال نوشت او در فهم کفر ازین پرست پیشوای ملت است و در کفر زیادتر ازین پهلو است و در صفحه
۱۱۸ بکصد و هجدهم پس الان جناب فاضل منو سید در صفحه ناپصد و نود و دو ۵۹ از غایت کفر و عدم مبالا است و در صفحه ۱۲۰
بکصد و بیستم انصاف و ایمان هر دو غایب اند از قلب جناب فاضل و در آخر مکاتب خود در حق فاضل مسطور لفظ فریاد
نوشته است و در صفحه ۸۹ هشتاد و نه از حل الاشکال در حق جمیع اهل اسلام چنین نوشت که محمد بنان معتمد بوسوسه عظمه

مدائت کفر در کتبها

واقوال باطله کثیره هستند اما اقوال او در میزان الحق و غیر آن از مصنفات خود اگر چه نقل کفر نیست لیکن قلب و ظم بغل آنها در این مقام رضا نمیشود مگر من باب اضطرار در مقام مناسب ازین کتاب منقول و مردود گردند چنانچه در پیش گفتیم و نقل اقوال صاحب تحقیق الدین الحق و ذافع البهتان و دلایل اثبات رساله المسیح و رد اللغو و غیر آنها از کتب و رسایل آنها که در دین اسلام نوشته اند بنا بر زعم خود و میزان مختلفه ترجمه نموده و بطبع رسانیده در اطراف اکناف عالم منتشر کرده اند چون موجب تطویل کلام بود لهذا از نقل آنها اعراض نموده همین قدرها اکفا و اختصار در بیان و چون این را دانستی پس گوئیم علمای اسلام اعتقاد مینمایند در حق این فتبیس و امثال اینها زیادتر از آنکه آنها در حق علمای اسلام اعتقاد نموده اند پس هرگاه موافق اقوال فتبیس از عالمی از علمای اسلام اقوالی صادر کرد دنیا بد شکوه و ننگار نماید و اگر گوئیم قول پولس صادق در حق فتبیس که خدای اینجهان فلوب کافرین را کور کرده و عدا عین انصاف میشوند و مطلبی ندارند مگر نزاع بحث و تعصب صرف و همچنین امثال این اقوال نباید شکایت نمایند و همچنین در حق تفریزان صاحب طریق الجوه در مقابل تفریزان و تخریزان و در حق پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و قرآن و احادیث اگر گوئیم این اقوال تکبر محض و کفرند و ایندلیل فلت فم و جهل و فقط نیست بلکه دلیل سوء فهم و تعصب و نیز میباشد و همه اینها باطل و عاقل و عین تکبر و کفر و عین جهلند و امثال ذلك پس نفی این اقوال جایز است از برای عالم اسلام بانه در صورت جواز شکایت غیر مناسب و در صورت عدم جواز جزا ایشان نفی بر امثال این اقوال مینمایند فالجواب کل الجواب انصافی علمای مسیحی که ایشان معدور باشند در تخریر و تفریز این کلمات و امثال اینها و عالم اسلامی معدور و دنیا عین است که با همه اینها خودشان را از اهل انصاف و وفایر مینمایند خواهش دارم از مسیحین که الفاظ نامناسب از فم اینخبر صادر شود نظر با اقوال علمای خودشان نموده عفو و اغماض نمایند و بدانند مقصود اینخبر ابدای اهل ملت ایشان نیست بلکه مقصود بیان حق و اظهار صدق و نجات دادن آنهاست از کفر و شرک نعم ما قبل کل یسجد ما زرع و بحری با صنع بحال بروم سر مطلب و گوئیم من الله التوفیق و علیه التکلان و هو الحافظ من الخطای و التهو و التنبان **مدائت کفر** در رضع شبهات و مغالطات فتبیس که در هذابت سابقه از طریق الجوه از نسخ مطبوعه سئما هزار و هشتصد و شصت و یک منقول گردید بخوبی اجمال الشهدا لا و کله در صفحه ۱۰۴ هم گفته است مضمون کلمات مذکوره (یعنی منقول از تفریز) دلالت بر آن نمیکند که گویا خدا انسان را زایم و در وقت چنانچه از قرآن و احادیث استنباط مینماید در خلق کرده باشد آنها را بالفاظ الجواب این شبهه باطل است بوجهی و کلمات کت مخالف قرآن و احادیث با کتب عهد عشق و عهد نبوت ندارد زیرا که کتابهای عهد عشق و عهد نبوت متصل بمصنفین ندارند اولاً و مشتملند بر اغلاط و اختلافات مضویه کثیره ثانیاً و بوجه ثلثه تخریف محرفند ثالثاً و تمامی مضمون اینها الهامی نمیشوند بقیلاً راجعاً بلکه عکس این مطالب مذکوره در نزد ما ثابت و محقق است چنانچه بوضوح تمام اثبات ملاب از بزرگوار در باب اول و دوم این کتاب خواهد آمد انشاء الله پس در این صورت مخالف قرآن و احادیث با این کتابها هیچ ضرری و عیبی ندارد و تمامی شبهات مستند بهین تفریز و اجمل پس در تحقیق اینوجه در جواب تمامی شبهات فتبیس کافیت و جده در قرآن نور بن طول خلفت آدم ابو البشر و قوری است ان بر نمایند چنانکه در تفریز جز این نیست که خدا آدم را خلق کرد و در او حیات دمید و این مطلب بنهاست اجمال دارد و اخبار مسلمین که تفصیل خلفت را بیان کرده است مناقات با اجمال تفریز ندارد و کجاست هم این جهت صرفت بر قرآن مجید در مواضع متعدده از قرآن بالتفصیل و الاجمال خلفت آدم عاقل بیان شده است و ابداً در آن هم در قرآن که خدا آدم را زایم و در وقت افرید بلکه در قرآن است که ان مثل عیسی عینا لله کذلک ادم خلفه من نواب ثم قال لکن فیکون بعضی مثل عیسی زینتاً مثل ادم است که خدا او را از خاک خلق کرد و با او کفایت بشوید شد و باقی ماند کدام متقی ازین بالا نر که با او کفایت کن پس چنانچه

وَمُخَالَفَتِهِمْ نَبِيًّا

شد و فهمیدن مشقت از نقصان اطلاع قیاس است بر کتاب و سنت مسلمان و ایضا در بیان خلفه عموم اشیاء مفسر می‌باشد
 إِنَّمَا آتَمَرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی امر خدا در خلفت چیزی هرگاه اراده آن کند چنانست که میگوید بشو پس
 میباید بشو بکلفظ کن گفتن از برای خدای قادر مطلق چه مرد و چه عورت و چه مشقت دارد بلی هرگاه خدا عاجز و مسکین باشد مانند
 خدای دوم ضارنی که بالای دار فریاد میزند از ترس هود که ارذل و اضعف طوائف دنیا هستند این آیه *لَوْ شَاءَ رَبِّي لَمَجِّعَ*
خَلْقًا بَاطِلًا لِيُجْزِيَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ لَئِنْ كُنْتُ إِلهًا لَكُمْ لَأَعْلَمُ مَا كَفَرْتُمْ و مشقت دارد نه از برای خدای مسلمان که قادر بر جمیع ^{مقتدر}
 و عالم بر جمیع معلوماتست بحدوث و علمیکه عین ذات او هستند بلکه خدای قادر مطلق در ایجاد اشیاء عجاج بلفظ کن مینویسد
 و این کتاب را سرعت نفاذ قدرتست در ایجاد اشیاء *إِنَّمَا آخَادِيثُ* اول حدیثی که مضمونش مخالف مضمون قرآن باشد در نزد مسلمان
 مردود است بپنا و میزان صحیح از برای معرفت و شناختن احادیث صحیح هستند *الْحَجْرُ إِذْ أَخَالَفَ الْقُرْآنَ فَاصْرَفَهُ عَلَى الْجِدَارِ فَأَتَاهُ*
 این تمثیل صرفست بر احادیث در هیچ حدیثی از احادیث مسلمان وارد نشده است که خدا آدم را عشتاق فرزند و اگر مرد در اینجا
 وارد شده باشد حکمت و مصلحت در این بوده است که عمر و جناب آدم خلق بشود چنانچه در باب اول از نور نیز وارد شده است
 که خداوند عالم را در شش روز آفرید و این نه از باب آن بود که خداوند عالم نمیتوانست در آن واحد هزار هزار عالم را خلق
 کند بلکه حکمت و مصلحت در این بوده است که در مدت شش روز عالم خلق بشود همچنین در خلفت عالم اصغر که آدم باشد
 چنانچه در خلفت سایر بنی آدم اول نطفه خلق میکند بعد علقه بعد مضغه بعد عظام بعد اکنساء لحم است بر عظام بعد الملاحه
 و پس از همه اینها عین را خلق میکند در انسان و اینمورد نه دال بر عجز خداست بلکه حکمت و مصلحت در اینست که چنین
 باشد چنانچه خدا در خلفت جمیع اشیاء که بی بنیم بهینطور جاری شده است و هیچ خدا شناس نمیتواند بگوید خدا عاجز
 و یکی از حکمتهای مروج علم است که خدا بجهت اظهار قدرت و خواست عینی را در آن واحد خلق کند ظاهر هود او را و ولد الزنا و
 جماعت ضارعی و از اخلا خوانند و این بود حال قیاس در طعن اول بر قرآن و احادیث که از اعظم مظالم است در نزد او
أَبْرَأُولٍ وَدَوْمٍ از باب ۲ دوم از سفر تکوین از نور بنیابن نورم بافته است *وَتُوخِي إِلَى آلهِ يَوْمَ دِشَاوَعًا يَلْخُوهُ دِعْوُ دَلِي وَنَحْلِي*
يَوْمَ دِشَاوَعًا مِنْ كَلَّةٍ يَلْخُوهُ دِعْوُ دَلِي دَبُورِ خَلِي آلهِ لِيَوْمَ دِشَاوَعًا وَقُوْدِ شِلَّةٍ سَبَبِ دِيْبُوهِ نَحْلِي مِنْ كَلَّةٍ يَلْخُوهُ دَبُورِ بِلِي آلهِ لِعُوْدِ
 و کلمات مسطوره در عربی مطبوعه بیرون *سَنَمَا* هزار و هشتصد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد است که مترجمین خود هیچ
 میناشند و فرغ الله فی الیوم السابع من عمله الذی عمل فی الیوم السابع من جمیع عمله و باریک الله الیوم السابع و قدسه
 لانه فی الیوم السابع من جمیع عمله الذی عمل الله خالقاً یعنی و در روز هفتمین خدا عملیکه کرد با تمام رسانیده بود بلکه در روز هفتمین
 از تمامی کاریکه کرد استراحت نمود پس خدا روز هفتمین را مشربک ساخته از تقدیس نمود زیرا که در آن روز از تمامی کاریکه خدا
 آفرید و ترتیب داد استراحت گرفت آنهمی پس کلمات مسطوره صریحند در اثبات مشقت از برای خدا زیرا که کلمه نَحْلِي که در آیه
 و سیم وارد شده است فعل ماضی و معنی راحت شدنست بهیئتاً و معنی اینست که راحت شد استراحت هم نمیشود مگر بعد از
 مشقت و خستگی العجب کل العجب از اضاف و عدم ندیدن این قیاس که چیز باینست بقرآن و احادیث میباید که در کتابها و سنت
الْشَّهِدَاتِ الثَّانِيَةِ در صفحه ۲۱ بیست و یکم و بوسیله ایمان بمیانجی موعود که بنا بر آیات تورات و آیات باقرات انجیل
 بسوع مسیح توبه آدم مقبول درگاه اله کشت و عفو گناه و نجات خود را همانرا استصواب حاصل نمود نه بکسر به و زاری و
 طواف کعبه چنانچه در کتب احادیث محمدیان نقل شده است *الجواب* قیاس نیل اینمورد مقدمه قرار داده است از
 برای ابطال شرایع و احکام و مردم را بجلد تطهیر مانند خودشان داشتن که هیچ عمل را بر خود قرار نداده اند و در این مقدمه *اللهم*
 بدو امام خود نموده یعنی پولس و له طر و پولس در باب ۳ سیم از رساله خود بفرمایان در باب اسقاط مکالیف چنین رقم نموده
 از برای جمیع انانیکه از اعمال شرعی هستند تحت لعنت میباشند بر امکنوبست ملعونست هر که ثابت نمائند در تمام نوشتههای

شریعت تا آنها را بجا آورد آقا و اخلاص که همگی در حضور خدا از شریعت عادل شده نمیشود زیرا که عادل با همان
 زینت میکند آقا شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه با آنها عمل میکند در آنها زینت مینماید ۳۱ مسیح ما را از لعنت شریعت
 نجات کرد چونکه در راه ما مورد لعنت شد چنانکه مکتوب است که ملعون است هر که بردار او پنجه شود انتهى چه بسی که کلمات سطوح
 صریحند در اسقاط تکالیف و مملو ندامت اطمینان و اما اقوال لوطر کاتک هر یک اقوال لوطر را در صفحه ۲۷۷ دو بیت هفت
 و هفت چنین نقل کرده است فوک اوق کتک طبع انسان مثل اسب همانند که اگر ذاکب و خدا باشد موافق از راه خدا راه
 می رود و اگر شیطان ذاکبش باشد مثل شیطان راه می رود طبع از خود ذاکب اختیار نمیکند بلکه اجتهاد مینماید در تحصیل
 ذاکب و هر کس سوارش شد بر او مسلط خواهد بود فوک قمر زمانیکه امر یافت بشود در کتب مقدسه که این امر را بجا بیاورد
 پس شما بدانید که آن کتب شما را امر مینماید بعدم فعل آن امر حسن زیرا که توفیق در بر فعل آن امر نیستی انتهى مؤلف گوید
 این دو قول صریح در جبرند علاوه بر اسقاط تکالیف و قسری طامس انگلیس کاتک در صفحه ۳۳ سو و بیستم از کتاب خود المسمی
 عمات الصدق المطبوع **شما هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی** در حالت طعن بر فرقه پروتستانت چنین نوشت و قاطع
 قدمای ایشان این اقوال مکرر و همدار ایشان تعلیم دادند اوق کتک آنکه خدا موجد عصیانست و قمر آنکه انسان مختار نیست بر
 اجتناب از معصیت **مسیح** آنکه عمل بر اشیاء عشره (یعنی احکام عشره) غیر ممکنست چنانکه آنکه کاهان کبیره اگر چه بسیار
 بزرگتر باشند موجب نقصان انسان در نظر حق نمیشوند **نجم** آنکه ایمان فقط موجب نجات انسانست زیرا که ما مخاطب
 ایمان کردیم ایم فقط و این تعلیم بسیار نافع و مملو از اطمینانست **ششم** آنکه ابصلاح الدین یعنی لوطر گفت ایمان بیاد
 و بس و از روی چنین بدانید که از برای شما نجات حاصل خواهد شد بلا مشقت صوم و بدون معونت نفوس و بلا مشقت
 اغتراف و بدون مشقت امور حسنه و از برای شما نجات یقینی است بلا شبهه چنانچه از برای خود مسیح بجز آن تمام نگاه کند و
 ایمان بیاد فقط هر چه میخواهد نگاه کند ایمان شما نجات خواهد داد اگر چه روزی هزار مرتبه مثل این بنا و نقل شود
 و ایمان بیاد و بس من بشما میگویم که ایمان شما نجات خواهد داد انتهى پس این اقوال صریحند در اسقاط تکالیف و جبر طاعت
 این قسوس مجتهد متابعین این دو امام و رئیس این مذهب را منقطع شریع فرار داده میخواهد اثبات کند بر مردم خود که کبریه
 و زاری و طواف و امثال ذلك از اعمال بیصرفند و فائده ندارند و همان امر طلب و محبت باطنی بکار میآید چنانکه خودشان
 ترك شریع کردند که ما محبت باطنی داریم و صوفیه اسلام هم از ایشان مذهب غلطی و با باعزازاناد گرفته اند و ایشان ذکر و فکری
 و معرفت مرشد گفته اند که در چنانکه خواهی دانست نفوس قاصیه و غلوب قاصیه که بندگی و عبودیت از برای ایشان مشکلا
 اینراه را خوش میپسندند و از روی رغبت میروند و نیکو بشمارند و فو خواهی دانست که اینراه خلاف دین جمیع پیغمبران و
 این ایشانست و خلاف دین عینی نیز هست و هرگز اینجناب امر بترك تو امس نفرمودند و قلمت بر او می بندند پس گوئیم
 بالله التوفیق که عبادت ظاهر منافی ازین نیست که با مطلقا نفی بجا مردم ندارد و هیچ وجه بکار نیاید و با اینکه بکنفی دارد
 و یک ثمری بر او مترتبست اگر چه نفی ندارد و هیچ ثمری بران مترتب نیست پس از چه جهت جناب موسی این نوزیر را این
 بزرگی آورده است و اینهمه شریع و احکام حلال و حرام و حدود دران بیان فرموده است و نمیتوانند بگویند که جناب
 موسی کار لغو کرده است و هیچ ثمری ندارد چرا که جناب موسی پیغمبر خداست و قول خداست و نوزیر در نزد شما کتاب
 خداست و خدا کار لغو نمیکند پس نمیشود گفت که شریع و احکام مطلقا بیفائده هستند پس البته ثمری و فائده دارند و حال
 ثمرات و فواید شریع خالی ازین نیست که باید نفع خدا رسانند با خلق چرا که غیر از خدا و خلق کسی دیگر نیست اما خدا که ابتدا
 خلق از خلق و از اعمال خلق است و در این مسئله شکی و شبهه نیست چرا که او فد هست او بود و خلقی نبود و خلق را از راه خود
 و گرم خلق کرد پس ثمره اعمال بکار خداوند منخال نخواهد خورد و نفی با و نخواهد داشت البته غنی از نفع و ضرر است این

شبهات قبس فند

اَحْسَنُ اَحْسَنُ لَا تَفْسِكُمْ وَاِنْ اَسَامُ قَلْبًا بِسَابِد نفع مخلوق داشته باشد و خلق از عمل عقصای آن بهره ور شوند و با
 انشاع ثوابت و نفع غذای صالح خوردن غافیت است و ضرر غذای مبوم خوردن مرض درد و رنج و مردنست و این مطلب
 بدیهی است که درست کرداری نفعش راحت است و بد کرداری ضررش رنجست و این مطلب محسوس است که ثمره عجت همسایر و
 سایرین عجت دیدن از او و این است و ثمره عداوت عداوت دیدن از خلق خداست حتی است که در حرکت کردن بطور
 عدل و انصاف منبت بلا دوراحت عباد است و در ظلم و بی انصافی فساد بلا دورنج عباد است بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ
 وَالْاَرْضُ اِنَّ اللَّهَ بِاَعْمَالِكُمْ لَخَبِيرٌ وَالْاِحْسَانِ الْاَبْرَارِ ثمره اعمال انکار بدیهیات و محسوسات است پس اعمال ثمر دارند
 لا محاله و ثواب پس پیغمبران که در خصوص اعمال ظاهر است نیست مگر بیان صلاح و فساد خلق در دنیا و عقبی و بعضی
 مصلحتی محسوس است و نفعش محسوس بدیده میشود و بعضی بکوشش بدیده میشود و بجواس ظاهر فهمیده میشود و بعضی نفعش
 معقولست و بجواس ظاهر فهمیده نمیشود لیکن عقول میفهمند مثلا ثمره رضا بقضای الهیه راحت جانست و رفع اضطراب
 قلبی امریست که بجواس ظاهر فهمیده نمیشود ولیکن بعضی فهم و درک میشود و همچنین بعضی ثمرها از برای اعمال است که در
 باوضاع ظاهر ندارد مثلا زنا باعث حدوث طاعون میشود و با ظلم باعث کوتاهی عمر میشود و آن ثمرها است که خدا در تورات
 بیان کرده است از برای اعمال و تهدید و وعید بنی اسرائیل فرموده است از نزول بلاها اینها ثمر اینست که بجواس ظاهر
 سنجیده نمیشود ولیکن ثمره اعمال است و همچنین نفعها برای اعمال است ازین قبیل که در تورات ثبت است و اگر اعمال بد میشود
 باینست که این ثمرها در آنها تابا شد و در انکار ثمره اعمال انکار کل توزیر و شرایع است پس معلوم شد ثمرها در دو از عمل
 با و امر خدا بلاها رفع میشود و غافیتها و عجزها در خلق پیدا میشود و نسل زیاد میشود عزت و دولت زیاد میشود و از
 معاصی و ارتکاب بمنای خوفها و قحطها و بلاها و ذلنها از برای خلق پیدا میشود چنانچه هر غافل اینها را ندیده است پس
 ثابت و محقق کردید که از برای اعمال ناشران میباشد و اینهم از بدیهیات است که شاملین اعمال رواج مردم است نه بدان
 بی حس و شعور نمی بینی شخصیکه مردد بگردنش حتی و شعوری و فعلی ندارد پس بدن بی حس و شعور شامل علی نیست
 شامل علی روح حال روح که شاملست اگر مؤمن شد و از خدا خائف شد و بخدا امیدوار شد و صاحب عجت شد
 و خلا زادوست داشت عمل بمقتضای سر و نفی خدا میکند و چون کافر شد و نرسید و امیدوار نشد و عدو شد و خدا را
 دوست نداشت مخالفت میکند پس اعمال ظاهره دلایل حقایق باطنه است و پیش هر کس و نیت هر کس از عمل او ظاهر میشود
 پس از روح گردنست و از بدن مظهران عمل شدن و حرکات بدن دلایل حرکات روح است پس معلوم شد که روح مطیع
 و طامعی است و بدن تابع اوست پس معلوم شد که روح نامتوجه خدا نشود مطیع نیست و نامعرض از خدا نشود طامعی نیست
 و معلوم است که نوحه بخدا عمل بشرایع شد و اعراض از خدا بجز ادبار از شرایع پس آن اعراض و اقبال روح اعمال شد چنانچه
 روح روح اینجداست و این جسد بدون روح زنده نیست و میت و منعقن است عمل هم بی روح خود زنده نخواهد بود چنانکه
 جسد بی روح را اثر نیست عمل بی روح را هم اثر نیست پس عمل زنده صاحب اثر است نه عمل مرده و روح بی نیکار نمیدارد و شامل
 عمل نخواهد بود چنانکه اشخاصیکه بدینا بنامه اند ایمان و کفری ندارند و عمل ندارند و مستحق ثواب و عقاب نمیشوند پس
 روح بی نیکار نمیدارد و همچنین بی روح هم بیکار نمیشود مرده است و ثمری ندارد پس آنکه گمان کرده است که اعمال خاصیت
 ندارد اگر اعمال بی ایمان و بی اخلاص را گفته است که بی روحست همچون بیخرف زنده است و مسلمین هرگز همچو دینی نداشته
 ندارند و اگر اعمال با روح را میگوید عین کفر و خطاست و تکذیب انبیاء و رسول که این ثوابها را از برای اعمال بیان کرده اند
 نهایت نامساقت از چندان شعوری نبود ذکر ثواب اخروی برای آنها با هیچ نشد و با کفر و مجمل شد و امم آخر چون شعور و عقاب
 داشتند ثوابها و منفعتهای اخروی که در آن اعمال است از برای آنها ذکر و بیان شده است و بیان بعضی خواهد شد و باقیها
 است

هدایه هفتاد و یکم

شاهد اول ابره از باب ۵ پنجم از نوربزمی باین خورقم بافته است و آید و مواد در خود را محرم دار چنانکه خداوند
خداست نور امر فرموده است تا اینکه روزهاست طویل شده در زمین که خداوند خدایت بشوید هد نور آنکه باشد انهای
بدانکه انهمون و با قریب بدین در عهد عتیق و جدید مکرر واقع گردیده است از جمله در باب ۳ از باب ۴ چهارم و ایه
۱ از باب ۲۷ بیست و هفتم از نوربزمی و ایه ۱۲ از باب ۲ بیستم از سفر خروج و ایه ۳ از باب ۱۹ نوزدهم از سفر یوآن
و ایه ۲ و ۳ از باب ۱ ششم از رساله پولس بافسسیان و غیر ذلک و تومی بیسی که ثمره احرام پذیر و مواد در طول عمر قرار داد
شاهد دوم ایه ۱ از باب ۱ ششم از نوربزمی ایضا باین نحو مسطور گردیده است ۱۱ و آنچه که در نظر خداوند است
و تنگوست معمول دارا اینکه با نوحوشی باشد و بز مین خوبی که خداوند با پد زانت سو کند با نودوده بود داخل شده بصرف او
۱۹ تا که تمامی دشمنان را از حضور باخراج نماید چنانکه خداوند فرموده بود **شاهد سوم** ایه ۱۲ از باب ۶ هفتم ایضا از
توربزمی باین نحو مسطور کشته است ۱۲ پس واقع میشود اگر این احکام را استماع نموده و مرعی داشته باشد و در آنکه خداوند تعالی
نوربزمی این عهد و رحمتی که با پد زانت سو کند نموده نکا خواهد داشت ۱۳ و نوربزمی دوست داشته برکت خواهد داد و زیاده نخواهد
نمود و ثمره زین نور یعنی غله و شراب و نور و عن زین و نایب کاه و ها و کله های کوسفندان نور زین که بیدان
نوسو کند با نودوده بود که بنویسد برکت خواهد بخشید ۱۴ از همه اقوام زیاده مبارک خواهی شد در میان شما و هم در میان ما با تمام
نه عاف و نه عاف خواهد بود و خداوند از نور فرج امراض را در خواهد کرد و از تمامی امراض هولناک نصرت میکند که هیچک را
بر فو نازل خواهد کرد بلکه بر تمامی دشمنان شما آنها را عارض خواهد کرد تا ایندانشی و ازین قبیل بسیار است و اینها ثمره اعمال نیکست که
ذکر شده است و چون بود جمان بودند ذکر الخیر برای آنها نشد و وعده جنت و وعده جهنم برای آنها نشد و حرفهای اخروی برای
ایشان مذکور نکرد بدی در یکوضع ازین اسفار خمس نوربزمی و وعده الخیر نشد است چرا که بجهت بدند و برای مسیحین چند کلمه
بجای از الخیر در عهد جدید مذکور کرد بدی چرا که فهم ایشان اندک روحانی شده و غالب وعد و وعده قرآن ذکر و بیان الخیرست بجهت
اینکه مردم فهم روحانی پیدا کرده بودند و ملکوت سماوات ایشان نزدیکتر شده بود آثار ملکوت برایشان بسیار ذکر شده بخلاف اوقات
سلف که ایشان از اهل طبیعت بودند و غالب فهم ملکوتی نداشتند **شاهد چهارم** ایه ۱۳ از باب ۳۷ بیست و هفتم از نور
مشتی باین نحو بیان کشته است ۱۳ و لو بان متکلم شده تمامی مردمان اسرائیل با و از بلند بگویند ها که لعنت بر کسیکه صورت
تراشیده و پار بخته شده از صنعت ستانان که مکروه خداوند است ساخته آنها را در مکانی پنهان بگذارد و تمامی قوم در جواب بگویند
ایمن ۱۴ لعنت بر کسیکه پدر و مادر خود را خوار داشته باشد و تمامی قوم بگویند ایمن ۱۵ لعنت بر کسیکه نشان سر را هتسایه خود را
حرکت دهد و تمامی قوم بگویند ایمن ۱۶ لعنت بر کسیکه نابینا را گمراه نماید و تمامی قوم بگویند ایمن ۱۷ لعنت بر کسیکه در حکم نمودن
غریبان و یتیمان و بیوه زنان حیف نماید و تمامی قوم بگویند ایمن ۱۸ لعنت بر کسیکه با زن پدر خود بخوابد چونکه دامن پدر خود را
گشفت نموده است و تمامی قوم بگویند ایمن ۱۹ لعنت بر کسیکه با هر قسم چهار پائی نزدیک نماید و تمامی قوم بگویند ایمن ۲۰ لعنت بر
کسیکه با خواهر خود چهره دختر پدر و چهره دختر مادرش بخوابد و تمامی قوم بگویند ایمن ۲۱ لعنت بر کسیکه با مادر زن خود بخوابد
و تمامی قوم بگویند ایمن ۲۲ لعنت بر کسیکه هتسایه خود را به پنهانی بزند و تمامی قوم بگویند ایمن ۲۳ لعنت بر کسیکه بر بخش خون
بپکاهی رشوه بگیرد و تمامی قوم بگویند ایمن ۲۴ لعنت بر کسیکه اینکلمات شریعت را برای مجاز آوردنش اثبات نماید و تمامی
بگویند ایمن انتهی پس تمامی این لعنتها از نایب و ثمره اعمالست که بر شخص وارد میشود موافق ایه اخیر لعنت بر کسیکه شره و
نایب اعمال را انکار نماید و تمامی قوم بگویند ایمن **شاهد پنجم** در باب ۹ بیست و هشتم از نوربزمی بوده باین نحو
بافته است اگر چه این شاهد طولانیست و در حقیقت شصت و هشت شاهد است لیکن چون موافق مذاق اهل این زمان است
هست لهذا بنامه نقل میشود و از مظارعه کندگان معذرت میخواهد آ و واقع میشود اگر قول خداوند خدایت بدقت گوش

مُعَالَطَاتُ قِسْبِسُ

داده بعل نمودن تمامی او امر او که امر ز بنو امر پفرمایم منوجه شوی که خداوند خدایت تو را بر تمامی قبایل زمین رفیع خواهد کرد ایند ۲ و تمامی این برکتها بنور نموده بشو خواهد رسید مشروط بر آنکه قول خداوند خدایت بشنوی ۳ در شهر مبارک و در صحرا مبارک خواهی شد ۴ مپوه جسم تو مپوه زمین تو مپوه بهایم تو بچکان کاو و کله های کوسفند تو مبارک شونده زنبیل و طبق تو مبارک خواهد شد ۵ وقت در آمدنت تو وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی شد ۶ خداوند دشمنانیکه بر تو مقاومت میکنند در حضور تو مغلوب خواهد ساخت از بکرا بونو بر آید و از هفت راه از پیش تو بگریزند ۷ خداوند در انبارهای تو و هر چه در دست زاده از مینائی از برای تو برکت عامور خواهد داشت بلکه در زمینی که خداوند خدایت بنومیدهد تو را مبارک خواهد ساخت ۸ خداوند تو را از برای خود بنی که بنوسو کند نابد نموده است قوم معتدس بنصب خواهد نمود اگر او امر خداوند خدای خود را امری داشته در راههایش رفتار نماید ۹ و تمامی تو ام زمین خواهند دید که اسم خداوند بر تو خوانده شده است و از تو خواهند ترسید ۱۰ و خداوند تو را در نیکو پناهها در مپوه جسم تو و در مپوه بهایم تو و در حصول زمین تو در زمینی که خداوند با پای بر سو کند نابد نموده بود که بنوبد خواهد فرود ۱۱ خداوند برای تو غزنیهای بند خود یعنی آسمان را خواهد کشاد تا بر زمین تو بازان در وقتش بیازاند و تمامی اعمال دست زام مبارک سازد که تو بطواف بسیاری فرض خواهی داد و تو فرض خواهی گرفت ۱۲ و خداوند تو را سر خواهد کرد ایند نه دنیا له و فقط بلند خواهی بود و پست نخواهی شد مشروط بر آنکه او امر خداوند خدایت را که امر ز بنو پفرمایم استماع نموده بعل نمودن آن منوجه شوی ۱۳ و از تمامی کلماتیکه امر ز تو را امر مپفرمایم بقصد پیری خداوند غیر و عبادت نمودن آنها بر است و چنانچه از نوری ۱۴ اما اگر قبول خداوند خدایت گوش ندی و بعل نمودن تمامی او امر و توانیش که امر ز تو را امر مپفرمایم منوجه شوی پس تمامی لغتها بنور نموده خواهند رسید ۱۵ در شهر ملعون و در صحرا ملعون خواهی بود ۱۶ زنبیل و طبق تو ملعون باشد ۱۷ مپوه جسم تو مپوه زمین تو و بچکان کاو و کله های کوسفند تو ملعون باشند ۱۸ وقت در آمدنت ملعون و وقت بیرون رفتنت ملعون ۱۹ بر هر کاریکه بعل آوردنش دست خود را از مینائی خداوند لحن و محنت و عتاب بر او خواهد فرستاد ۲۰ آنکه بزودی هلاک و معدوم شوی بسبب شرارت اعمال تو که باطن را ترک کردی ۲۱ خداوند بنو طاعون را ملحق خواهد ساخت تا تو را از زمینی که جهر نضرت آوردنش بان داخل پیشوی بالکل نابود گرداند ۲۲ خداوند تو را به سل و تب و حر و زهر و زهره و خنان و شمشیر و باد سموم و برقان خواهد زد که اینها تو را هلاک شدنت تعاقب خواهند نمود ۲۳ و آنجا که بالای سر تو است از برنج و زمینکی در زیرت است از آهن خواهد کشید ۲۴ و خداوند بازان نینت را بگرد و شبانر میدل خواهد کرد بلکه از آسمان بر تو نازل خواهد کرد بد تا معدوم شدنت ۲۵ و خداوند تو را در حضور دشمنان مغلوب خواهد ساخت از بکراه بر ایشان خروج خواهی نمود و از هفت راه از حضور ایشان فرار خواهی کرد و در همه ممالک زمین زحمت کش خواهی شد ۲۶ و غش تو خوراک کل پرندگان هوا و سباع زمین خواهد کرد بد که آنها را هیچکس نخواهد راند ۲۷ و خداوند تو را بدت مضر و بواسیر و جرب و خارشبکه از آن شفا نماند ۲۸ مبتلا خواهد ساخت ۲۸ و خداوند تو را بد بو آنگی و نابینائی و اشفتگی دل مبتلا خواهد کرد ۲۹ و بوقت ظهر مثل نابینانیکه در تاریکی نما بیدلس خواهی کرد و در زاهت کامیاب خواهی شد و فقط در تمامی ایام مظلوم و غارت زده شده از برایت دعا نخواهد بود ۳۰ زهر نام زد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید و خانه بنا خواهی کرد و در آن ساکن خواهی شد و اگر کسائی غرس خواهی کرد و از آن خواهی چید ۳۱ کاو تو در نظرت کشته میشود و از آن خواهی خورد و چنانچه تو در حضورت غارت میشود و باز آورده نخواهد شد کوسفند تو به دشمنان داده میشود و از برایت رهاننده نخواهد بود ۳۲ پسران و دختران تو بموم دیگر تسلیم شده چشمهای تو خواهند دید و تمامی روز جهنم ایشان حسرت کشیده در دست فوت خواهد ماند ۳۳ مپوه زمین تو را هر چه شقت کشیده تو مپگر نمیدانی خواهند خورد در تمامی روز مظلوم فقط و مظهر خواهی شد ۳۴ از چیزها نیکه

هدایت مفضل در کتب

چشم می بیند بوانه خواهی شده ۳۵ خداوند نور از نوها و سافها از کف پانها فرق سرت بدقل بدی که علاج بدین برینست
خواهد زد ۳۶ خداوند نور او ملکه اگر بر خود نصب بنمائی بطایفه که نه نونه ابای نو دانستند خواهد رسانند و در آنجا خدا
غیر از خوب و سنگ عبادت خواهی کرد ۳۷ و در میان تمامی اقوام که خداوند نور با آنجا میرساند سبب عبرت و ضرب المثل و
دینت خواهی شد ۳۸ نم بسیار بر سر بیرون خواهی برد و اندک بر خواهی چید چونکه از مالغ خواهد خورد ۳۹ تا کسنانی را
غریب کرده زینت خواهی داد اما شراب نخوای خورد و آنکور نخوای چید زیرا که گرم از آن خواهد خورد ۴۰ نور از تمامی حدود
درخت زینون خواهد بود و روغن بر خود نخوای مالید زیرا که در آنها بیش دینت خواهد شد ۴۱ پسران و دختران را اولاد بنمائی
و نور آن خواهد بود زیرا که با سپری خواهند رفت ۴۲ تمامی درختان و موهه زمینت را مالغ خواهد خورد ۴۳ غریبی که در میان
شماست از نوابرج بستی خواهد بر آمد و تو بعضی پسینی خواهی افتاد ۴۴ او بی مرض خواهد روی با تو مرض نخوای داد و او به
متزلزل خواهد بود و تو منزله دنبال ۴۵ تمامی این لغتها بیو و نموده و نقاب نموده بنو خواهند رسید تا هلاک شدت زیرا
که قبول خداوند خدایت گوش ندادی تا آنکه او امر و قوانینی که نور امر فرموده بود مرعی داری ۴۶ برای نو و برای اولاد نواید
بجای ایت و معجزه خواهد بود ۴۷ بسزای اینکه در خدمت خداوند خدیت باشا دعائی و خوشدلی بسبب کثرت این چیزها اظا
نکردی ۴۸ لذت دشمنان خود را که خداوند بر تو میفرستد در کسکی و تشکی و برهنکی و احتیاج کلی خدمت خواهی کرد و وطن
اینهم بر کسنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد ۴۹ و خداوند از کار زمین قوم را چون عقاب نیز پرواز بر تو خواهد
خواهد کرد تا ندی قوم که زبان ایشان از نخوای فهمیده قوم ترش روی که ابروی پسران از نگاه ندارد و بر جوانان دم نکند آه و تالیح
بهاجم و موهه زمین نور خواهند خورد تا هلاک شدت و از برایت غله و شیره و روغن زیت و بیجانگان کا و کلهای کوسفندت باقی
نخواهد گذاشت تا تو را هلاک نموده باشند ۵۰ و نور از تمامی دروازه های خاصه خواهند کرد تا آنکه دیوارهای بلند و محصور
که بر آنها مطبقی در تمامی مملکت تو سر کون شوند بلکه در تمامی دروازه های در همی زمین که خداوند خدایت بنویسد نور اعلا
خواهد کرد ۵۱ و موهه بدنت بهی گوشت پسران و دختران خود را که خداوند خدایت بنویسد هدی بسبب خاصه و ننگانی که دشمنان
نور اسپرسانند خواهی خورد ۵۲ در میان شما مرد بیکه مثلث و بسیار مستم است چشمش بر برادر خود و زن هم اغوش خود و بر فرزندان
که باقی مانده اند بد نگاه خواهد کرد ۵۳ بیکه بهر یک از ایشان از گوشت فرزندان خود که بخورد نخواهد داد زیرا که بسبب خاصه و
ننگانی که دشمن نور از تمامی دروازه های پسران چیزی ز تراش باقی نخواهد ماند ۵۴ و در میان شما زنی که مثلثه و مستقر باشد بیکه
بسبب تقم و لذت زکف پای خود را بر زمین باز انداخت که بگذارد او بر چشمش بر شوهر هم اغوش خود و بر پسران و دختران خود بد نگاه خواهد
کرد و همچنین بمشبه که از میان پاهای خود بیرون میآورد و بر اولاد بیکه میرسد زیرا که آنها را بسبب احتیاج کلی و بعلت خاصه و ننگانی که
دشمن نور از درون دروازه های پسران بینایی خواهد خورد ۵۵ اگر بعل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مرقوم است
مستور نشوی تا آنکه از اسم این ذوالجلال و مهیب بر روی بخواز خداوند خدایت ۵۶ آنکه خداوند صد مهای تو و صد مهای اولاد تو را
عجب خواهد کرد تا بعد یعنی صد مهای عظیم و مزین و امراض ذیخبر و مزین ۵۷ بلکه تمامی امراض مضر را که از آنها بر سر بیرون میآید
خواهد کرد تا بعد و بنویسد مصلحت خواهد بود ۵۸ و همچنین تمامی امراض و همی صد ها شکره در این کتاب تو زینت مکتوب بنویسد آنها را خدا
بر تو مستور خواهد کرد تا هلاک شدت ۵۹ و چون ستارگان آسمان کثیر بود بد بر عکس قلیل آمد خواهد آمد بسبب آنکه
بقول خداوند خدای خود گوش ندادی ۶۰ و واقع میشود چنانکه خداوند از شما خوشنود بوده شما را انبکونی کرده بسیار کرد تا اینهم
چنین خداوند از معدوم و نابود کردن شما خوشنود خواهد بود و از زمین که جهنم تصورنا و در دشت بان مبرک مصلحت خواهد شد
۶۱ و خداوند نور در میان همی قبا بل از کرب زمین تا کربان دیگرش را کند خواهد ساخت و در آنجا خدا را آن غیر بیکه نه نونه ابای
بنویسد تا سبب خوب و سنگ عبادت خواهد کرد ۶۲ و در میان آن طوائف استراحت خواهی یافت و برای کف پایت را می نخوای

قبس نیک نوری

بود و در آنجا خداوند نور ادل لرزان و چشمان خیره و جان در آرزو خواهد داد و عه و جهانت رو بروی تو او بران خواهد بود که روز و شب خونت آنک خواهی بود و بزنگیت اطهتان خواهی داشت ۲۷ در صبحم خواهی گفت ای کاشکی شام میبود و در شام خواهی گفت ای کاشکی صبح بود از ترس دلت که بان گرفتاری و از چیزهایی که چشم بنظر میآورد آید و خداوند نور ادر کشتنها بر آهی که بشوکت بودم که انرا باورد بگر خواهی دید بصبر باز خواهد رسانید و در آنجا بد شمتان خود جهنم غلامی و کبیری نرسد خواهد شد و خریداری نخواهد بود آنهی و همه آنچه باقتهای سلعت از رحمت و عذاب رسیده هم ازین قبیل است ذکر هشت و جهنم نیست بجهت اینکه اسمانی نبوده اند و فهم اسمانی نداشته اند مگر امت جناب صبح که فی الجمله را آنچه اسمانی نرسیده بودند و طلبی یعنی چند کلمه بایشان و عده انوث شد و آنها را انشاء الله در موضع مناسب ذکر خواهیم نمود خلاصه کلام دلالت خواهد مذکوره بر ثمره اعمال مخفی نیست و شواهد اینها از حد و حصر بیرونست لیکن طلبا للاختصار همین قدرها اکتفا و اختصار و در بند و قیاس نمیشوند مدعی نفع شود زیرا که خودش در میزان الحق منکر نفع است و جناب صبح نیز بنابر واپس متی در باب ۲۵ پنجم از انجیل خود چنین میفرماید ۱۷ کمان میرسد که آمده ام تو زین را بصفت انبیا را باطل سازم از هر ابطالی بلکه بجهت تکمیل آمده ام ۱۸ که هر اینها بشما میگویم تا اسنان و زمین زایل نشود هرزه با نقطه از نو زین هرگز زایل نگردد تا همه واقع نشود ۱۹ پس هر که یکی از این احکام کوچک را بشکند و مردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کسین شمرده شود اما هر گاه بعمل آورد و تعلیم نماید و در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد ۲۰ که بشما میگویم تا حد اقل شما بر عدالت کاتبان و فریبان افزون نشود بملکوت آسمان هرگز داخل نشود آنهی پس اگر اعمال ثمرات و ثنای ندادند از جهت جناب عیسی علیه السلام بر کاتبان و فریبان بجهت ترک اعمال اینقدر نشدند ۲۱ تا بدینجا در باب ۲۳ بیست و هشتم از انجیل میفرماید و باب ۱۱ پاردم از انجیل لوقا که نقل آن در اینجا موجب تطویل کلام است مرفوم شده پس ثابت و محقق کردیم که انکار ثمرات و ثنای اعمال منکر انکار تو زین و انجیل و جمیع شرایع است اگر قبس میگوید که اعمال بی روح فائده ندارد شبهر دزان نیست کسی ادعا کند و نکند که فائده دارد قرآن و اخبار مسلمین مشونست از همین مطلب که اعمال بی قصد قربت و اخلاص ثمر ندارد و اگر اعمال با روح و امکوبد فائده ندارد انکار تو زین و انجیل را کرده است و حکم اینها کافر شده است پس چرا که بی حضرت ادم و طواف و سبب رضای خدا نبود مگر حضرت ادم از روی بی شعوری میگردید و طواف میکرد و نیت در اعمال نداشت و بجهت تقرب بخدا این کار را نمیکرد و البته نیت داشت و احوالات جسک و طایع احوالات روحانی و بود و نادانش نمیبوخت بر حال خود و انش خود خدا در کانون سپهر اش مشعل نشده بود و نیز ان محتشون بانه نمیکشدکی اینکاران را و صادر میکرد بدین گریه و زاری و طواف و غیره فائده نداشت و همه سبب خوشنودی خدا خواهد بود البته چنانچه صریح کتب انبیاست که این اعمال ثمر دارد شکی و شبهر در این نیست و مسلمین که از برای اعمال ثواب عذاب یافت میکنند و اعمال را وسیله بجات خود قرار داده اند انان اعمال را خواسته اند که قصد قربت و خلوص بدانها باشد و ان اعمال از جهت توجه قلبی ناشی شده باشد نه نفس عمل از جهت تقوی که عمل است زیرا که عمل بی نیت از مسلمین باطل میدانند و نیت بی قربت و فریب و خلوص نیز باطل میدانند مثلا وضو و غسل را میگویند ثواب دارد نه از جهت آنکه آب را بر دست و پا بر سر میزد بلکه از جهت آنکه مکلف مضدا مثالی مر خدا را دارد و اگر بدون مضدا مثالی ده سال مثلا در میان آب بماند ثوابی از برای او نیست جمیع اعمال ظاهری در نزد مسلمین از همین قبیل است و این قبس کو با چنین فهمیده است که مسلمین نفس اعمال را میانجی میدانند و از بجهت مسلمین و بت پرستان را در خصوص اعتقاد بجات با اعمال بیک سبب فهمیده است و بدین است که آنها عمل را از روی محبت بخدا نمیکند اعمال ایشان بیست و نجر است و موجب بعد ایشان از خدا خواهد بود زیرا که قصد قربت ندارند و اگر بر فرض قصد قربت داشته باشند قصد قربت با شرک جمع نمیشود و بعد ازین انشاء الله فصل مشبع در خصوص ثمره اعمال ذکر خواهد شد پس علوم و محقق کردیم که حضرت ادم بواسطه گریه و زاری و طواف که ناشی از ندامت و بود و از رجوع باطن او بدوی خدا

هدایت بنفوس در کفر

واعراض و از طبع و شهوات و غیر خدایات یافت و مرضی خدا شد و اگر کسی گوید لعل منظور و مراد قیاس این باشد که این جمله از برای او ثابت نشده است در جواب گوئیم قبل از اقرار بنبوت حضرت خاتم النبیین هیچ کلام از معالم اسلام از برای او ثابت نشده زیرا که شرع تابع نبی است بعد از آنکه نبوت نبی ثابت شد کلمات و جزئیات شرع او نیز ثابت میشود پس باید قیاس در نبوت حرف بزند نه در جزئیات شرع تا اینکه ما بحول و قوه الهی نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم را از کتابهای او ثابت کنیم و قیاس گوید بوسیله ایمان میبایستی موعود که بنا بر سایر انبیا نبوت و انبیا با هرات انجیل بیوع مسیح از توبه ادم مقبول الخ این نیز غلط است زیرا که در هیچ آیه از انبیا توبه و انبیا با هرات انجیل بیوع مسیح مذکور نگردیده است تا اینکه قیاس با آنها استقامت نماید بعضی از آنها ابداری میسح ندارد بلکه معنی دیگر دارند و برخی دیگر از آنها لفظاً و معنأً جامع بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم هستند چنانچه بر منتهی منصف مخفی نیست و ما نیز انشاء الله در وقت فرصت در مقام مناسب ازین کتاب این مرحله را عیان و بیان خواهیم نمود **الشبهه الثالثه** در صفحه ۳۳ بیست و نهم وقت در میان خلفت ادم و اخراج او از باغ عدن در آنکه چند ساعت و یا نهم روز بود چنانکه علمای مجتهدی و احادیث ایشان نقل میکنند بلکه بنا بر مضامین انبیا مزبوره توح و صوح باید که مدتی کشید تا ماضی را حاضر نمیشود ان گفت که انمدت چه قدر بوده است انشای بالفاظه الجوی اب در پیش گوئیم که مخالف قرآن مجید و احادیث شریفه با این تویزه ضربندار در آنکه این تویزه تویزه موسی نیست بفساد و عجزت بدون شبهه و ایضاً لازم نیست که کتاب نبی لاحق با کتاب نبی سابق موافق باشد و اگر این شرط باشد جماعت یهود در انکار حضرت مسیح ذبحی خواهند بود زیرا که میگویند که در اسفار خمس تویزه ذکر جنت و نار نشده است و در انجیل ذکر جنت و نار شده است و ایضاً پایه اشیا دیگر نیز در عهد جدید مذکورند و در عهد عتیق ابدی اسمی از آنها برده نشده است و شواهد اینها را در باب ۲ ششم و فصل ۲ دوم در جواب از شبهه الثانیه ذکر و بیان خواهیم نمود علاوه نسخ ثلثه تویزه با هم دیگر موافقت ندارند یعنی عبرانی و سامری و یونانی و هم اسفار خمس تویزه عبرانی که فعلاً معمول فرقی بر و کسند میباشند با هم دیگر موافقت ندارند و کتب و رسایل انبیا با تویزه مخالفند دارند و کتب عهد عتیق با عهد جدید مخالفند کلی دارد بلکه انجیل از عهد مخالف هم دیگر هستند شوث همه اینها مثل در باب اول و دوم و پنجم و ششم ازین کتاب خواهد آمد پس اگر اینقدر دها در ابطال کتب لاحق کافی باشند انجیل و نمائی کتب عهد جدید باطلند بقیه پس معلوم شد که این مطلب را هم از روی عداوت و نادانی گفته است چرا لیس لمن لا یعلم حجه علی من یعلم یعنی نادان حجتی بر ذان ندارد خود قیاس در تعیین وقت منتهی است نه چنین است که هر چه در تویزه نیست و ازین تویزه معلوم نمیشود مجهول مطلق است و کسب انهم رسد که در انسخنی بگوید و اگر خدا پیغمبری بعد از جناب موسی بفرستد و او بیاید بقیامت با بیان کند یهود را نمیرسد که او را نکذیب کنند چرا که احوال قیامت در اسفار خمس تویزه مذکور نیست و الا چنانچه در پیش گوئیم حق با یهود خواهد بود در تکیه جناب مسیح و همچنین اگر پیغمبری بعد از جناب مسیح مبعوث شود و تفصیل احوال ادم را بیان کند نیابست و را نکذیب نمود که این تفصیل در تویزه و با در انجیل نیست چرا که همان خدای تویزه و انجیل با و تعلیم کرده پس اگر پیغمبری بعد از موسی مطلبی گفت فدحش با این نیست که اینسخن در تویزه نیست بلکه اگر کسب اسسخنی است باید در نبوت و کوبد اگر نبوت او ثابت شد جمیع اقوالش و اخبارش صحیح و الا اخبارش محمل صدق و کذبند مگر اینکه بر ضد اخبار پیغمبران سابق خبری دهد که از صدق او نکذیب پیغمبران سابق لازم آید انگاه میتوان او را انکار کرد و نکذیب نمود اما اگر منافات ندارد و نکذیب پیغمبران سابق در ان نیست و با انکار او از عقل نیست بلکه باست و را محمل صدق و کذب دانست تا ماخذش معلوم شود و محالند نیست که ادم چه قدر مکث کرد در جهشت و چه مدتی در انجا بود پیغمبر اخر الزمان علیه صلوات الله الملك المثلان خبر دادند که خداوند درین ادم روح دمید بعد از زوال شمس روز جمعه بعد از زوجه او را از اسفل اضلاع او خلق کرد و ملائکه خود را بجهت او و داشت و او را ساکن جنت کرد در همان روز و نماوند در جهشت مگر شش ساعت ترك اولائی از او صادر کرد بدین خدا او را

شبهات قبس فندک

و در وجه او از جنت بیرون کرد و شب در آنجا خوابید و در پیروان جنت بسر برد و از مجلس صومعه و حج از کتاب الامالی المشهور مجلس
الصدق معلوم و مفهوم میشود که این شش ساعت از ساعاتی است فعلیه که از یاد نرود و سصد سال از سالهای
دنیای خواهد بود و این معنی آنکه مخالفت با توبه ندارد و تا بنا بر فرض مخالفت نیز ضرر ندارد زیرا که این توبه محترمت و خرابیت چنانچه
پس انکار آن بجز کار خود مندان نیست بجز آنکه در صورتیکه مادرباب در پنجم از همین کتاب از کتب سئل اهل کتاب نبوت انجبار ثابت کردیم
انجبار و احوالش ثمانی و قبل از ثبوت نبوت نیز بنا بدشخص غافل اخبار را انکار نماید زیرا که احتمال صدق در امر هر دو در صورت
عدم مخالفت با احوال پیغمبران سابق و انکار صدق موجب کفر است نهایت شخص دیندار باید سکوت کند تا ماخذ معلوم شود
اما این قبس چون از خلا نمیرسد هر چه در دلش میخواهد میگوید **الشبهه الثانیة** در صفحه ۳۷ بیت هفتم نوشت و علمای
شیعیه نیز بر احادیث خودشان مقررند که تفتیه یعنی دروغ گفتن در حالت تنگی و ضرورت جایز و حلال است ضد و نقیض کلام
الهی است مخفی نماید که تفتیه در هر حال محض از راه بی ایمانی و کفر اعتقادی نیست بجز صادر میگردد زیرا کسی بان درجه ایمان رسیده
و ان اعتقاد داشته باشد که خدا چنین متوجه و حافظ اوست که هیچ چیزی بجهت او رو نمیدهد مگر باذن الله بدیهی است که ان کس
رجوع بتفتیه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله خود را با دیگران از تنگی و ضرورت مخفی برهانند چون بر او چنین و آشکار خواهد
بود که اگر خدا و هائی او را خواسته باشد هر آنچه خود را در خدا چاره خواهد کرد و بتفتیه و دروغ ادبی محتاج نیست و هرگاه نکند پس این
تفتیه میگردد که همان تنگی و زحمت و ضرر بنا بر مصلحت الهی با ورود داده باعث حصول خیر است و بدین سبب فاضلی و فاضل ان میگردد
انتهای با لفاظه **الجواب** بدین واسطه قبس خواسته است در مذمت شیعیه نفی وارد آورد و ایشانرا منزّل کند و حال آنکه
این از اعظم مسائل شیعیه است و بان حفظ ناموس ال محمد شده است و اینکه این قبس از مطالب اهل اسلام خبر ندارد سهل است
از احکام انجیل و توبه نیز خبر ندارد و در عقل کمتر از پیشوای بن پرستان و در کفر زیاد تر از جهود است و اینکه میگوید تفتیه ضد
و نقیض کلام الهی است مفسودا و از کلام الهی توبه و انجیل است و آنکه این توبه و انجیل کلام الهی نیستند بدین شبهه و تا بنا تفتیه
مواضع این توبه و انجیل است و طریقه انبیاء و اولیاء و رسولان سابق نیز میباشد و شواهد اینها از حد و حصر بیرون است لیکن
طلب الاخصار بعد کرم و بیان پانزده شاهد کفایم **شاهد اول** در بیان حال حضرت برهم خلیل علیه السلام در باب ۱۲ در آنجا
از سفر تکوین باین نحو بیان و بیان کشنده است ۱۱ و او اشد در هنگامیکه نزدیک شد که مصر داخل شود بزین خود ساری گفت که اینک
البتة میدانم که تون خوش منظری ۱۲ و احتمال دارد که مصر بان هنگام دیدنت بگویند که این زن اوست و مرا خواهند کشت و تون انگاه
نگاه خواهند داشت ۱۳ ثم انما اینک بگوئی تو که خواهر منی نا اینک بسبب تو بمن تنگی شود و جانم بسبب تون زنده ماند انتهی پس از آنکه
مطوره معلوم میشود که تفتیه از برای دفع ضرر و جلب منفعت هر دو جایز است زیرا که فرمود بسبب تو بمن تنگی شود و جانم بسبب
تون زنده ماند بلکه جلب منفعت را مقدم فرموده است بر دفع ضرر **شاهد دوم** در باب ۱۳ بسبب از سفر تکوین ۲ و برهم در حق
زن خود ساراه گفت که خواهر منست ۵ از قول ابی ملک در خطاب بخلایا ای من تکفنی که خواهر منست و ازین نیز تکفنت برادر منست
و بطلب سلیم خود و پاک دست خود این کار را کردم انتهی ای حضرت برهم خلیل خدا را شناخته بود که بزین خود گفت خواهر منست یا تفتیه
در شرع او جایز بود معلوم است خدا شناس نمیتواند بگوید که خلیل خدا خدا را شناخته بود و اگر گویند حضرت خلیل تفتیه نکرد دروغ
هم نکفت زیرا که حقیقه ساراه خواهر او بوده است در جواب کوشمرا به ۳ سیزدهم که در شاهد سابق مذکور کرد بدین وجه است که
حضرت خلیل تفتیه نمود و تا بنا اگر حقیقه ساراه خواهر او باشد مرا محس و اقیح خواهد بود زیرا که ترویج خواهر بچشم این توبه خیر است
مطلقا تا کح زانی و ملعونست چنانچه در ایه ۲۲ از باب ۳۷ بیت هفتم از توبه مشتی تصریح باین مطلب شده است پس لازم میباشد که خلیل
خدا از اول ترویج ساراه تا انما ساراه زنا کرده باشد و جناب اسحق نیز فرمود با الله و لدا انما خواهد بود و همچنین سایر انبیای
اسرائیل از یعقوب تا جناب یحیی بخصوص بنا بر اصول فاسده نصاری که قول بعدم وقوع نسخ است **شاهد سوم** در باب ۱۲